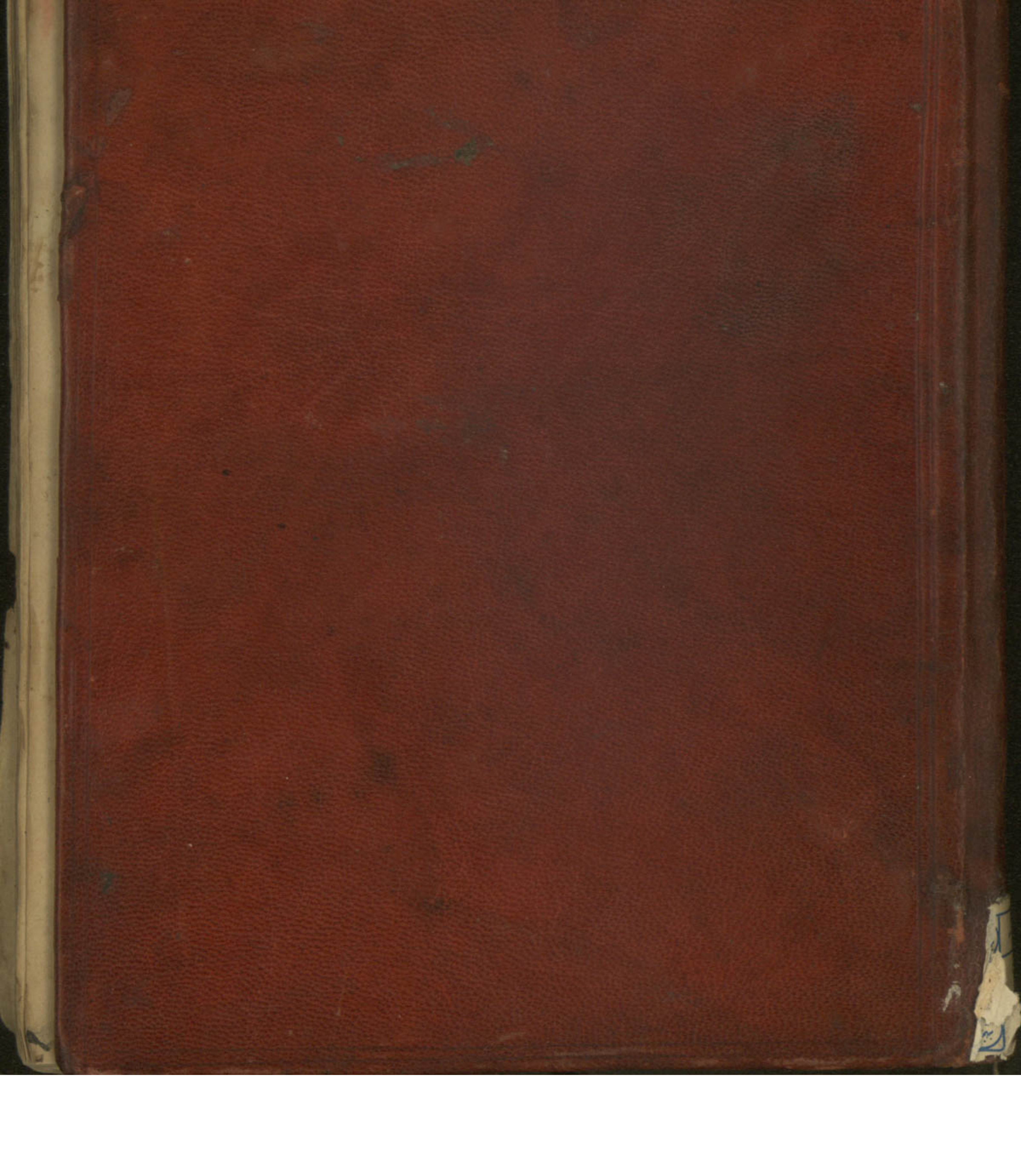
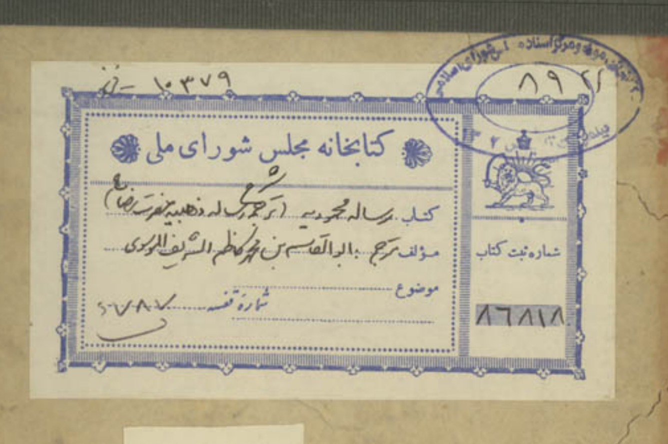
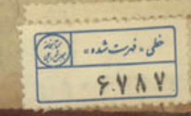
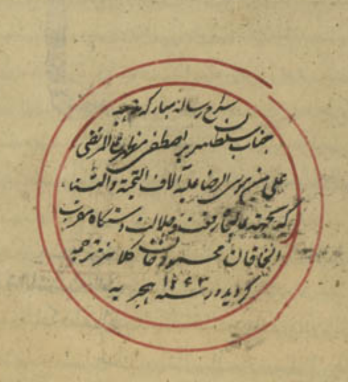










وبه نستعين بسم الله الرحمن الرحيم ثقتی ورجائی

حمد غیر محدود و ثنای نامعدود مر حکیمی را سزاست که معجون خاکی را باشارهٔ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا خلعت وجود بخشید و شکر بی اندازه مر مصوری را رواست که صورت حسنت را بقلم قدرت وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ برکوه هیولای انسانی کشید و از روایح خاصه امر بیارش مضمون ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ روح هستی در هیکل او دمید و درود و تحیت در امر حرام ابد صاحب طبع سلیم و مزاج مستقیم مخاطب بخطاب إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ و عترت طاهره او مقرون موجه و زنان ظلمت علل و امراض را ترغیب فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بصیقل معالجات خانواده عصمت و طهارت از آئینه ابدان دردمندان عالم بزدود فمثلهم مثل سفینة نوح من رکبها فقد نجا و من تخلف عنها فقد غرق

اما بعد چنین گوید بندهٔ آثم درگاه پروردگار عاصم ابوالقاسم بن محمد کاظم الشریف الموسوی عفی الله عنه وعن والديه بمحمد و آله و عترته الطيبين الطاهرين که چون از تقدیرات حضرت سبحانی و از تأثیرات قضا و بلای اتفاق افتاد که در اینسال فرخنده مآل که سنه ۱۲۶۳ هجری علی هاجرها آلاف التحیة و السلام بود اعلیحضرت پادشاه جمجاه فخر امم قباد طمطراق دولته الی یوم الموعود و ربط الطناب خیام سلطنت با وتاد الخلود با حضار این بندهٔ آثم بمدینه طیبه طهران حفت بالامن والامان حکم محکم قضا توام شرف صدور یافته بود بعد از مبادرت و اختیار مسافرت هموار در این منازل ورود و خروج بعادر کرچانی و ورود بدانی آنکه رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ پس از ورود بطهران نیز دعای این دلخسته هدف اجابت مقرون گشته در ظاهر باشارهٔ امنا دولت علیه و در باطن بافاضه اولیا غیبیه مکان مسعود و منزل محمودی در دولتسرای عالیجاه رفیع جایگاه مجدت و نجدت اکتناه مقرب الخاقان محمود خان کلانتر



فقضى الله لكل وطر مقرر و معین گردید فلله الحمد که منزل محمود صاحب منزل محمود و انعم ما قیل نور علی نور بود نور حق تزیین بود معنی نور علی نور این بود فجزاه الله خیر جزاء که یوما فیوما بحضره بجهت رضای باری در آداب مهمانداری و نوکرداری تقریر نموده و در وظایف مودة ذی القربی جهد داری نموده چندان از اخلاق پسندیده و از صفات حمیده او که جان و مال خود را مصروف تعزیه داری داشته حضور صادر (?) لیالی جمعه که شغل خود را بجز ماتمداری مظلومان کربلا و اسیران وادی پر بلا بجز دیگر نه انگاشته عسى أن يبعثك ربك مقاما محمودا و در خلال این اوقات فرخنده علامات که در خدمت بوده ایشان بودیم و شد و نزداد رکیف مرحش را بسر میبردیم پاره از کتب عقلیه و صحف نقلیه که همراه خود داشتیم و در خلوات بعضها آنها را انیس و مونس خود می پنداشتیم و بمقدار اقتضاء ایام از آن باتین مطالعه مینمودیم و بقدر اندازه فهم قاصر از حدایق آنها بهره میبردیم و در حفظ صحت خویشتن دفتری بجز از رساله مذهبه مبارکه محتاج نمودیم و آن رساله با وجود وجازه و اشتمال آن بحفظ صحت که سعی نیات از لطایات حیات حاوی آمده رموزات طبیه و جامع شده بخصوصات عینیه که خود در علم و یقین و تایید از جهات دنیا المالین ایشان مثل آن از ارباب حکمت و فنون و تعیین مثل ایشان سوده است از کتاب مبین چنانچه حکما سابقین و لاحقین و اطباء حاذقین از معاصرین و غیر معاصرین از موالفین و مخالفین بعجز از اعتراف بعجز از ایشان مثل این ننموده بلکه در ادراک و حسب بعضی از دستورات آن چندانکه حکیم مرحله پیموده و بقدر معرفت و همت خود تا بهر جا شکه سیر و طیران نموده در همان مقام بکمال یاس از خود دفع نموده بای حال از عالیجاه رفیع جایگاه حوسه اسمن سما بلقاه و مالا یلقاه منفصل دقت کمای نسخه حبست و از تصنیفات کیست عرض شد که این رساله مبارکه از جناب سید اصفیا سلطان بن مصطفی مظهر علی المرتضی ثامن ائمه هدی علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه الاف التحیة والثناءات که بجمیع مامون بن هرون حشرها الله مع فرعون و هامان و قارون در حفظ صحت و بعضی از ما یحتاج الیه املا فرموده اند پس از اطلاع بحقیقت حال و بعد از وقوف بپاره قوانین و دستور آن

رساله مبارکه در نظر شریف ایشان بغایت مطلوب آمد اهتمام تمام فرمودند برینکه این رساله را از
لغت تازی بلغت فارسی در آورید بدون اینکه الفاظ عربیرا او ابدا ذکر نمائید تا نفع آن عام و
ثمر آن تمام گردد و از آنجا نیکه شکر منعم بعد از حدیث نبوی من لم یشکر الخلق لم یشکر الخالق لازم بود
الطاعة لامره اللازم برین عبد آثم لازم آمد که این رساله را ترجمه نمائیم نه بطرز و طوریکه بعضی از
مترجمین ترجمه نموده اند بلکه بنحو عجیبی و طور غریبی که خوش آید و مطبوع طباع ظرفا گردد
بعضی از آن بطرز و طور سایر کتب و صحیفه و برخی در خلال جداول لطیفه بجهت سهولت اخذ احکام و دوا سنوات و
ایام بیان شود و قرار دادیم که ترجمه فرمایشات آنجناب را بجهة عدم التباس بقرمز و هرچه وجه
و دلیل او را از کتب طبیه و غیرها بفهمیم در جنب آن بسیاهی بنویسیم و هرچه جهة او را نفهمیدیم اکتفا
بهمان حکم محکم و فرمایش قمقامیش آنجناب نموده بحال خود واگذاردیم و در مقام عمل سمعا و طاعة عمل
نمائیم و فرمایشات آنجناب را با شرح چنان مزج نمائیم که هر دو چون شیر و شکر بهم آمیخته و جسم و جان
باهم ساخته گردند و این رساله را بر یک مقدمه و بیست و نه قانون و یک خاتمه مشتمل نمودیم و برسالهٔ
محمودیه نام نهادیم امید که مقبول طبع شریف ایشان و طباع ارباب طبع مستقیم و ممدوح انظار اهل
ذوق سلیم گردیده و از جمله باقیات صالحات و صدقات جاریات محسوب گردد و عامهٔ مؤمنین
از انتفاعات آن منتفع گردند و ما اسأل التوفیق **اما مقدمه** پس آن در بیان سبب املاء و انشاء این
رساله مبارکه با این اندازه آنجناب که مأمون ملعون در خصوص همین رساله نوشته بدانکه محمد بن
جمهور قمی که از جمله خدام امام همام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام بوده و هنگامیکه آنجناب را
حسب الامر مأمون ملعون از مدینه منوره بخراسان خلد نشان میبردند ملازم رکاب هدایت
انتساب آنجناب بوده روایت کرده است که در ایامیکه مأمون در نیشابور بود و بنا بر نسخهٔ دیگر
در مرو بود روزی در مجلس او مولای من حضرت ابو الحسن علیه السلام تشریف داشت و جماعتی از
متطببین و فلاسفه که اقتباس علوم از مشکوة ارباب بحث و نظر کرده بودند مثل یوحنا ابن ماسویه

حضار مجلس مأمون از اطبا

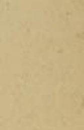
و جبرئیل

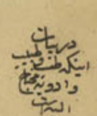
و جبرئیل بن بختیشوع یهودی و صالح بن بلهمه هندی و غیر ایشان از ارباب اشتهار و حذاقت و طبابت
پس صحبت طبیه و آنچه صلاح ابدان و قوام اجسام در آن متحقق بود طرح نموده گفتگو مینمودند پس
مأمون و حضار مجلس در کلام اغراق تمام در چگونگی ترکیب اجسام و اجتماع طبایع اربعه
در آنها با کمال تضاد و در منافع اغذیه و مضار آن و در آنچه طاری ابدان میشود از مضار اغذیه
از علل و امراض و ناخوشیها و منتهای تغلغل و توغل در این مقام نمودند و آنجناب از بدایت
گفتگو تا نهایت صحبت ایشان سکوت داشته اصلا اعتنا بحرف ایشان ننموده مطلقا تکلم نفرمود
پس مأمون ملعون علیه اللعنه رو بامام همام علیه السلام نموده عرض کرد که چه میگوئی یا ابا الحسن
و بچه قائل و معتقدی در این امریکه ما امروز در آن خوض و توغل نمودیم چه این امریست
عظیم و خطیر است و معرفت این اشیاء و اغذیه نافعه و ضاره و تدبیر جسد و تعدیل بدن پس
آن پیشوای پیشوایان فرمودند که در نزد منست از مطلوب تو آنچه که بتجربه خود بآن آگاهی یافته‌ام
و صحت او را باختبار و امتحان بمرور ایام دانسته‌ام با آنچه پیشینیان من مرا بآن واقف و مطلع کرده‌اند
از آنچه در ندانستن آن انسان در تقصیر و در ترک علم و عمل آن در معذرة نیست و نخواهد بود
و من جمع میکنم آنرا با آنچه مقارن و مناسب او است از آنچه معرفت آن محتاج الیه میباشد پس مأمون
ملعون بمعاجلت نموده بتعجیل تمام متوجه بلخ گردید و حضرت امامت دستگاه علیه و علی آبائه و
ابنائه سلام الله از مصاحبت و مرافقت او تخلف فرمود پس مأمون از عرض راه نامه بآنجناب نوشت
که مشتمل بود بر استخبار و استعجال نمودن آنجناب در آنچه ذکر و وعده فرموده بود از آنچه محتاج
الیه بود معرفت آن بر وجهیکه شنیده و تجربه کرده بود از اطعمه و اشربه و ساختن ادویه و فصد
و حجامت و مسواک کردن و حمام رفتن و دارو کشیدن و تدبیر در آنها و آنچه ما فوق آن ما را
احتیاج باو است پس حضرت نامه بآن نوشت که نسخه آن اینست بسم الله الرحمن الرحیم اعتصمت
بالله اما بعد فقد وصل کتاب امیر المؤمنین فیما امرنی من توقیفه علی ما یحتاج الیه مما جربته

نامه حضرت رضا ع با مأمون

و ما سمعته فی الاطعمة و الاشربة و اخذ الادویة و الفصد و الحجامة و الحمام و النورة و الباه و غیر ذلک
مما یدبر استقامة الجسد و قد فسرت له ما یحتاج الیه و شرحت له ما یعمل به من تدبیر مطعمه و مشربه
و اخذه الدواء و فصده و حجامته و باهه و غیر ذلک مما یحتاج الیه من سیاسة جسمه و بالله التوفیق
یعنی بعد از ابتداء بنام نامی خداوند کریم پس بتحقیق که نامه امیر المؤمنین در آنچه امر کرده بود مرا
از آگاه ساختن آن بر آنچه که محتاج الیه است از آنچه خود تجربه کرده‌ام و شنیده‌ام در طعامها و
شرابها و ساختن دواها و فصد و حجامت کردن و حمام رفتن و نوره کشیدن و با مو غیر آن
از آنچه تدبیر جسد مینماید بمن رسیده و بتحقیق که تفسیر نمودم از برای آن آنچه را که محتاج الیه
بود و شرح نمودم از برای او چیزیرا که دستور العمل آن تواند بود از بر خوردن و آشامیدن
و ساختن دوا و فصد و حجامت کردن و تقویت باه نمودن و غیر اینها از آنچه محتاج الیه است
در تدبیر و سیاست جسم و بدن از آن و چون این نامه را با رسالهٔ مبارکه بمأمون فرستاد
و آن ملعون او را خواند بسیار مشعوف و خورسند و فرحناک شد امر نمود که آن رسالهٔ مبارکه را
با آب طلا بنویسند و از آن برسالهٔ مذهبه و یا ذهبیه تعبیر و ترجمه نمایند و چون دانسته شد
این مرحله پس شروع مینمائیم بآنچه وعده نموده بودیم بآن از ترجمهٔ رسالهٔ شریفه بطوریکه
قرار نهاده بودیم و بعلاوه از آنچه خطابات آنجناب را که بمأمون متوجه ساخته بودند بحرف غیبت
انداختیم و وجه آن ظاهر است و هر گاه بصیغهٔ خطاب هم ادا نمائیم ترک ذکر اسم آن ملعون نموده
بطرز خطابات مصطلحهٔ مصنفین اکتفا مینمائیم چه توصیف آن شقی اولین و آخرین بامیر
المؤمنین بصوء منین زهی ناگوار و گرانست الا لعنة الله علی اعداء محمد و آل محمد من الانس و الجن
و الشیاطین **قانون اول** در بیان اینکه طب و طبیب کیفیت ترکیب ادویه و استعمال آن محتاج
الیه است چنانچه بکلام معجز نظام خود آنجناب فرموده **بدانکه حق تعالی جل سلطانه بنده**
مؤمن خود را ابتلائی و دردی مبتلا ننموده مگر اینکه در مقابل آن برای بنده خود دوائی آفریده که

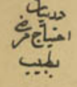
ترجمه نامه آن بزرگوار





بدان

بدان دوا خود و درد خود را معالجه تواند نمود و از برای هر صنفی از درد صنفی از دوا
و تدبیری مفید و مقرر فرموده پس این قانون کلی که آنجناب القا فرموده‌اند چند چیز مستفاد
شد اول احتیاج مبتلایان باستعمال ادویه چه خلاق عالم نظام عالم را با اسباب منتظم فرموده
و در حدیث وارد است ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها و یونس بن یعقوب حکایت میکند که
از آنجناب سؤال نمودم از حال مردیکه دوا میخورد و بسا میشود که او را می‌کشد و اکثر سالم میشود
پس فرمود که خدا تعالی دوا نازل فرموده و شفا نیز نازل فرموده و خدا تعالی دردی خلق
نفرموده مگر اینکه از برای آن شفائی قرار داده پس تو آن دوا را بخور و نام خدا را ببر مقصود
آنجناب از این خطاب دفع توهم راوی بوده که او خیال آن نکند که باید ترک دوا نمود تا
خدا تعالی خود بدون دوا شفا کرامت فرماید بلکه باید دانست که چنانچه شفا از حق است
دوا نیز از حق است و خود شفا را مربوط بدوا فرموده چه استعمال ادویه منافات با شفا دادن
فیاض حقیقی ندارد چنانچه در مکارم الاخلاق از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام
روایت شده که پیغمبری از پیغمبران سلف مریض شد و گفت مداوا نمیکنم تا آنکه آنکسیکه مرا
ناخوش ساخته شفا دهد پس وحی از جانب رب العزة باو رسید که من ترا شفا نمیدهم تا
اینکه مداوا نمائی پس بدرستیکه شفا از منست پس معلوم شد که شفا دهنده حقیقی خالق البشر
است بدوا و دعا و نحوها و واضح است که انتفاء شرط مستلزم انتفاء مشروط است **دویم**
احتیاج مریض بطبیب چه غیر طبیب معرفت باسماء ادویه و مسمیات آنها غالبا بهم نمیرسد
و هرگاه بهم رسیده باشد هم چندان فایده ندارد چه باید طبایع ادویه و درجات او را و کیفیت
ترکیب آن و قدر شربت آنرا فهمید و بکدام مریض و بجهة چه مرض استعمال نمود تا صلاح بدن
حاصل آید و آنهم بعهدهٔ طبیب است پس بجهة حفظ نفوس در میانه هر قومی یکنفر طبیب
بودن از واجبات کفائیه خواهد بود چنانچه تحصیل علم طب نیز از این قرار است که باید از



هر فرقه طایفه تحصیل علم طب نمایند تا بمعالجات قوم خودشان مشغول کردند بلکه مشبود
که بعینه منتهی شود و این معنی اختصاص بعلم طب نداده بلکه جمیع حرف و صنعت آنحرف و صنایعی که
نظام عالم و اساس عیش بنی آدم بآن منوط و مربوط است و این حکم است سیم تشخیص دادن مرض
بعضی از بعضی باسباب و امارات و علامات تا دوا دیگری را در مرض دیگری استعمال نکرده که منجر
منتهی بقتل نفس محترم باشد قال الله تعالی من قتل نفسا فکانما قتل الناس جمیعا و این هم بعهده
طبیب است پس کمال احتیاط خود داری را باید مرعی دارد و عجلت و چابکی را شعار خود قرار
ندهد انما العجلة من الشیطان مگر اینکه مرض از امراض حاده باشد و تشخیص هم داده باشد در
اینصورت تاخیر معالجه جایز نخواهد بود و احتیاط در این مقام مثل معاجله در سایر مقامات است
چهارم قبول نمودن قول طبیب معالج و مقبولیت قول آنست چه بدون قبول قول آن مصلحت
کلیه منتفی خواهد بود چون طبیب مسلم باشد چون کافر چون مخالف چنانچه بربیع بن خثیم نموده ادا
نموده میگوید که من بابی عبد الله علیه السلام عرض کردم که من میخواهم بچشم خود معالجه نمایم فرمود
استخاره بخدا نموده آنگاه معالجه بکن پس میگوید من عرض کردم که حضرات معالجین زعمشان
اینست که سزاوار نیست مردیکه معالجه بچشم خود میکند چند شبانه روز بپشت بخوابد
و نشسته نماز نکند فرمودند که بکن منتی هر چه میگویند عمل کن پس نص صریح این حضرت در اطاعت
طبیب خبر دهد بضرر رساند چیزی مادامی که علم و یا ظن و خلاف آن بهم نرسد حجت خواهد
بود و بسیار چیزها از قول آنجناب مستفاد میشود آنچه مناسب این مقام بود همین چهار چیز
بود که در این رساله ذکر نمودیم محجوب دانسته شد این مطالب پس بدانکه آنجناب بجهة تنبیه و
فرمایش خود دو تمثیل ذکر فرموده اند که فی الحقیقه هر دو برهان حتمی لزوم استعمال ادویه در امراض
و تحول امراض است و ما هر یکی را در ضمن قانونی بیان خواهیم کرد و ترجمه تمثیل اول بیان اینکه
ترجمه استعمال ادویه در امراض اینست که میفرماید و بیان آنچه ذکر شد اینست که احسام انسان

بمثال

مقبولیت قول طبیب معالج

بیان اینکه انسانیت بر مثال ملک و مملکت خلیفه شده

بر مثال ملک و مملکت متصرف فیها خلق شده پس سلطان و پادشاه آن مملکت قلبست
و در بعضی از نسخ عبارت چنین است که ملک آن مملکت آن چیزیست که در قلبست پس بنابراین بعض
عبارات تفاوتی بهم میرساند چه بنا بر عبارت اولی ملک و پادشاه بدن عبارت از خود قلب خواهد بود
که آن لحم صنوبریست که در سینه موضوع است و اطلاق قلب بر آن مشهور و معمولست و بنا بر عبارت
ثانیه ملک بنا بر عبارت از موصولی خواهد بود که در قلبست و ظرفیه صله واقع شده ظرف حقیقی
خواهد بود پس موصول عبارت خواهد بود از نفس ناطقه که تعلق آن بخار لطیفی است که
متکون میشود در بطن چپ قلب که او را روح حیوانی گویند و مؤید این احتمال آنست که بعد
خواهد آمد که علی خانه ملکست و کیف کان مقصود تشبیه آن قلبست بملک ظاهری
در انتظام امور رعیتی و ولایتی و غیرها و ما جمیع این مثال را کما هو حقه در ضمن این جدول بیان نمودیم

بیان صورت جسد انسان

اعوان معین جسد انسان	اعداد	اسماء آن	فواید و افعال و اعمال هر یک
ملک البدن	۱	قلب	حکم و فرمان فرمایی نمودن و انتظام امور بدنیه و گرفتن از آنها چیزها که قوام امر پادشاهی او بآنهاست و حفظ نمودن و تقویت از مضار دفع نمودن
عمال الملک	۲	عروق و اوصال و دماغ	تفصیل آنها و افعال آنها را جداگانه ذکر خواهیم نمود
بیت الملک	۳	قلب	بجهة آنکه روح حیوانی از خون دقیق لطیف در آنجا متولد میشود
ارض الملک و مملکته	۴	جسد	بجهة نفاذ حکم قلب در جمیع ممالک جسد از امر و نهی و وجه این ظاهر است

اعوان معین جسد انسان	اعداد	اسماء آن	فواید و افعال و اعمال هر یک
اعوان و اتباع الملک	۱۱	دو دست و دو پا و دو چشم و دو لب و زبان و دو گوش	این خامه گنجایش ذکر افعال و اعمال این یازده اعوان را ندارد بعد انشاء الله جداگانه ذکر خواهد شد
خزائن الملک	۲	معده و بطن	اما خزانه بودن معده پس بجهة آنست که غذا که قوام بدن باوست در او جمع میشود تا مصلحت او را هضم رساند بسایر اعضا متفرق سازد مثل مولی که سلطان جمع نماید در خزانه و بعد بحسب الاقتضا تفصیل دهد ... و رعیت و غیرها صرف نماید و اما بطن پس باید فهمید که ... بطن پر دهاو غشا و آنست که حاوی معده است
حجاب الملک	۱	صدر	حجاب بودن صدر بجهة آنست که چون خانه ملک که قلب باشد محاط است باستخوانهای سینه و پیه‌های سینه و ... دندها ... گرفته پس چندین حجاب ملک ... گرفته
جزاء الملک	۲	ثواب و عقاب	ثواب آن افضل است از ثواب ملوک ظاهری در دنیا و آن فرح و شادیست و عقاب آن اشد از عقاب ایشانست و آن حزن و اندوه است و تفصیل اینها نیز خواهد آمد

و اما تفصیل آنچه که در عقده تعویق و تاخیر افتاده و در خلال جدول سابق کما ینبغی ذکر نشده پس
آن سه چیز بود اول عمال ملک بود که آن نیز سه چیز بود اول عروق دویم اوصال سیم دماغ
اما عروق پس باید دانست که آن بدو قسمست قسم اول آنست که مجوف و متحرکست که ابتدای
آن از قلبست که او را شرائین میگویند که روح حیوانی از قلب باین شرائین و از این شرائین بسایر
اعضا متوجه میشود و این عروق شرائین را دو حرکت میباشد یکی انبساطیه و یکی دیگر انقباضیه
اما حرکت انبساطیه پس بجهة آنست که بواسطه این عروق نسیم طیب و صاف کشیده شود
بقلب تا قلب بدین واسطه استراحت نماید و از قلب هم حرارت غریزیه بواسطه این عروق بجمیع

بیان عمال ملک

در بیان تفصیل عمال ملک بدن انسانی

در بیان عروق

بدن

بدن منتشر شود که بعبارت مختصره هم مجرای مداخل قلبست که نسیم طیب باشد و هم مجرای
مخارج قلبست که آنا فآنا بتعدیل بر غریزه علیم قلب فاضه حرارت غریزیه میفرمایند از این
مجرا بسایر اعضا و اما حرکت انقباضیه پس باید دانست که چون نسیم و هوائی که داخل قلب
میشود منقلب میگردد ببخار دخانی که او را روح معتدل میگویند بواسطه این حرکت انقباضیه
روح معتدل از قلب بخارج قلب کشیده میشود و بواسطه حرکت انبساطیه بسایر اعضا
منتشر میشود و اما اوصال پس آن عبارتست از آنچه که سبب وصل و اتصال مفاصل
اعضا گردد خصوصا مفاصل عظامیه زیرا که در حقیقت اساس جسد و قوام آن با عظام است
از این جهتست که حکیم علی الاطلاق عظام را صلب سخت و هیئات مختلفه که ملایم و مناسب
آن عضوی که در او تقدیر نموده خلق فرموده و شبهه ندارد که وجود اوصال در مفاصل
اعضاء کمال مدخلیت در صلاح اعضاء دارد و بهمین جهة او را از عمال شمرده و در عداد آنها
معدود و محسوب فرموده چرا که اوصال بتحریکات متشتته و حرکات مختلفه ملک بدن را
کفیل و حامل و باعانت آن حاصل خواهد شد و اما دماغ پس اعانت آن بملک مستغنی
از آنست که حاجت ببیان داشته باشد زیرا که آنست حامل قوی ادراکیه باطنیه که
عبارت باشد از حس مشترک که لوح نفس است زیرا که صور محسوسات منادی میشود
باو و در او جمع میشود و از قوه خیالیه که آن قوه می باشد که حفظ صور می کند اگر چه
صورت غایب باشد و از این جهتست که او را قوه مصوره نیز می گویند و از قوه متخیله
که آن قوه می باشد که دخل و تصرف در صور و معانی جزئیه ترکیب و تفصیل که او را قوه متفکره
نیز می گویند هرگاه عقل او را استعمال نماید و از قوه وهمیه که آن قوه می باشد که وظیفه
آن ادراک معانی جزئیه است و از قوه حافظه و آن قوه می باشد که وظیفه آن حفظ
مدرکات قوه وهمیه و مذکر آن است و از این جهة است که او را قوه ذاکره نیز می گویند

دربیان معین بودن دستها بملک

پس واضح شد که ملک دایم ماغ کال الحیاج و دماغ را کال عاملی در کارهای ملک بوده که بدون عامل
این عامل ملک را هیچ کاری کار نخواهد بود و جمیع کارهای آن از هم پاشیده خواهد بود و
و اما دستها پس آنها هر دو از اتباع و اعوان ملکند نزد ملک میمانند آنچه را که از ساحت
حضور ملک دور باشد هرگاه ملک ورا احضار فرماید و دور میکند از پیشگاه ملک آنچه
که بملک کراهتی حاصل آید از حاضر بودن او مثل مضار و مکاره و مقابح و این هر دو
از ملجات دایم الحضور و غلام پیش خدمت ملکند و کمال اطاعت و جان نثاری را نسبت
بملک بجای آورند و اگر ملک حکم فرماید که خود را سپر بلای من کنید در وقت نزول
بلا بلا تامل خواهند نمود چنانچه این معنی بر احدی مخفی نیست که این دستها آنچه
میکنند بمقتضای آن میکنند که ملک بآنها امر نموده و بآن امر نماید چه ظاهر است که اکثر
افعال و اعمال بیرونی ملک را از قبیل اکل و شرب و گرفتن و کشیدن و دفع و رفع و ضرب
و تراشیدن و خراشیدن و احساس بعضی از کیفیات و صنعت و کتابت و نحوها با دستها
حاصل میشود و در هیچیک از این امورات مامور بما نسبت بسلطان خود خیانت
نمیکنند چون میدانند که ملک حاضر و ناظر و عالم بکیفیات آنها هست و مخبر و توانائی
آنها را تفصیلیکه میداند و مقام معذور دیده عذرها را بکمال خوبی معروف دارد و
اما پایها پس آنها نقل میکنند ملک را بهر جائیکه بخواهد از مکانها بمقتضای خواهش
خود و اما چشمها پس آنها بد و شغل مشغول میباشند یکی آنست که بعرض ملک
میرسانند چیزهائیکه از ساحت حضور ملک غایبند و احوال آنها بملک لازم العرض است
پس ملک را از آنها مطلع میسازند خواه از منافع باشد خواه از مضار تا ملک قبل از وقوع
واقعه و حدوث حادثه در صدد فکر آن باشد که هرگاه اشیاء نافعه را بخود و بمملکت
و مملکتیان خود صالح داند جلب نماید و اگر صالح نداند در دفع آن بکوشد که هرگاه باوجود
احوال

دربیان معین بودن پایها

حال احوال غایبین را بعرض ملک نرسانند هر آینه خائن خواهند بود چه بسا میشود که نفع کلی را
ملک فاقد و ضرر کلی را واجد گردد بسبب عدم اطلاع که جبر و کسر آن غیر ممکن و آه و افسوس غیر
مثمر بلکه موجب التهاب آتش قهر و غضب سلطانی خواهد بود بچشمها که در شغل و
منصب خود کوتاهی نمودند و باین معنی اشاره فرمودند که چشمها دلالت میکنند ملک را
بر آنچه که غایبند از ملک بجهة آنکه حضرت ملک در پشت حجابست بعنوان سرفاب
حضور او شد مگر بسبب چشمها پس ملکی که در پشت حجاب بلکه حجابها باشد لابد
است در مطلع شدن باخبارات خارجیه ظاهر به از آلات و ادواتی که بخارج و داخل راه
داشته باشد و آن حواس ظاهر پنجاست که قوه باصره و قوه سامعه و شامه و ذایقه و لا
مسه باشد و تخصیص دادن آن جناب این منصب را بقوه باصره با اینکه سایر قوی نیز در دلالت
ملک شرکت دارند شاید بجهة جلادت و زیادتی منفعت آنست چه غیر آن ملک را
دلالت بمجاور و دخود مینمایند بخلاف قوه باصره که آن بعید و قریب مجاور و غیر مجاور را
با اجتماع شرایط ادراک نموده بعرض ملک میرساند و بدین جهت که بر سایر قوی برتری
و مهتری دارد و این منصب در سلطنت ظاهری منصب ایشک آقاسی باشی گری است
و یکی دیگر آنست که بعلاوه از دلالت گری هر دو چراغ و شمع مجلس ملکند زیرا که بعد از
انعدام و انطفاء آن ملک چنان مستاصل میشود که هرگاه بعضی از ملجات اندرانی مثل دربان
در خدمت ملک نباشند ملک بنفسه بسنگ افتاده میماند چنانچه در حدیث از امام
بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام وارد است که آنجناب خطاب بمفضل فرموده فرمودند
که فکر کن ای مفضل در کسیکه از مردم چشمهای آن کور باشند و در آنچه از خلل و اختلال
در امور او بهم میرسد پس بدرستی که آن کور نمیشناسد جای پای خود و نمیبیند پیش
روی خود و تمیز نمیتواند داد فیما بین رنگهای گوناگون و فیما بین منظر خوش و منظر ناخوش

دربیان معین بودن چشمها از شانه بملک

بیان اینکه چشمها هر دو چراغ ملکند

و نمی بیند گودالی را هرگاه در آورده باشد بآن و نمی بیند دشمنی را هرگاه با شمشیر عریان قصد
آن نموده باشد و راه آن ندارد که از این صناعات مثل کتابت و تجارت و صباغت و
نحوها بجا آورد حتی اگر نفاذ و تصرف ذهن آن در میان نباشد هر آینه بمنزله سنگ افتا ده
خواهد بود و اما گوشها پس آنها دو حصن حصین و قلعه محکم جسد انسانی و حرز و محافظ او اند
زیرا که گوشها داخل نمیسازند بملک مگر آنچه را که موافق خواهش ملک باشد بجهة آنکه
گوشها قدرت آن ندارند که داخل سازند چیزی را بحضور ملک تا وقتیکه خود ملک وحی
نماید بآنها در حین وقتیکه میل باستماع چیزی داشته باشد پس هر وقتی که ملک وحی
نماید و فرمایش رساند بگوشها بعد از این وحی خود ملک ساکت میشود در حالتی که اقبال
و توجه او بآنها و بدرک نمودن مطلوب خود از آنها است دیگر بچین دیگر اشتغال ندارد
تا اینکه بشنود از هر دو این حرف الفاظ و کلماتی را که بعرض او میرسانند پس از استماع و
فهم مراد عارضین بمقتضای عرض آن بآنچه که بخواهد جواب میگوید پس اگر مستحق
لطف و عنایت و احضار و احسانست مهنا والا حسب استحقاق عارض از قهر و سخط و
اهانت و ابعاد و نحوها در حق آن بعمل خواهد آمد پس در چنین حال زبان ترجمه مینماید
از جانب ملک و تکلم میکند از جانب ملک با عارض و آنچه میگوید از جانب ملک میگوید
لکن با ادوات و آلات کثیره از آنجمله هوای قلب و آن هوائیست که خارج میشود از قلب به
و قصبه ریه و از آنجمله بخار معده است و آن بخار رقیق لطیف که از معده متصاعد شده
بچکاهای ریه و دهن میرسد بعد از وصول آن بدهن بمعونه هواء دل و بخار معده
و بمعونه لبها و بواسطه آنها حروف شفویه اد ا میشود لکن از برای لبها قوتی نیست مگر
بسبب دندانها زیرا که دندانها بمنزله ستونند از برای لبها نمی بینی که در وقت سقوط آنها
خصوصا ثنا یا و رباعیات لبها سست و متحرک میشوند و بسا میشود که بعضی از حروف را

کا بینی

دربیان امانت گوشها بملک

بیان اینکه زبان مترجم ملک است

کا بینی از مخرج ادا نمیتوان نمود و چون دانستی که مترجم ملک زبانست لکن بمعونت ادوات و آلات
و هیچیک مستغنی از یکدیگر نخواهند بود بلکه هر یک ظهیر یکدیگر و شرط ماهیت صوت و حسن
آنست چنانکه بعلاوه از این ادوات محتاج است حسن کلام آن بآنچه فرمایش میفرماید بلکه
حصر را وی میفرماید در اینکه و حسن کلام منحصر است بترجیع و تردید آن در بینی بعلت
اینکه بینی زینت میدهد کلام را چنانکه زینت میدهد صرنای صدا و صوت خود را
در صرنا و بهمان این معنی حقیست نمی بینی کلام کسیرا که مبتلا بزکام و کوفت و جذام
شده کلام آن از حسن افتاده خواهد بود و همچنین حال کسیکه دماغ او ضایع و یا بریده
شده باشد و همچنین از ادوات زبان و حسن کلام اوست دو منخر آن که دو سوراخ بینی
است که بمنزله دو سوراخ صرناست و این دو منخر و اداد داخل میسازند بساحت حضور
ملک چیزیرا که ملک دوست داراد از بوهای خوش پس هر وقتیکه بوی بدی بیاید
و وارد شود بپیشگاه حضور ملک را از آن بوی کراهتی بهم رسد وحی و حکم میفرماید
بدستها که چاکترین اعوان و انصار حضرت ملکند پس آنها مانع میشوند فیمابین ملک و
این بوی بد تا طبع همایون ملک از این بوی بد رنجه نشود و اما عذاب و ثواب ملک چنانچه
گذشت است از عذاب و ثواب ملک ظاهری و افضل است و ذکر شد که عذاب ملک
بدن انسانی حزن و اندوه است و ثواب آن فرح و سرور است و اصل حزن در طحالست که بر زن
باشد و اصل فرح در ثرب و کلیتین است که در وقلوم باشد و در این دو اصل دو عرق و رگی
هست که از آنجا کشیده موصول و متصل شده بروی آدمی پس از اینجاست که ظاهر میشود
فرح و حزن پس مرئی شود علامت هر دو در روی انسان و بودن این دو رگ در روی
بجهة آنست که حکیم علی الاطلاق بمقتضای حکمت بالغه در بافی چنان قرار داده که این دو
علامت از ناصیه و روی ملک مستنبط گردد از دور و نزدیک و اعیان حضور در صدد معالجه

بیان اینکه دو منخر بینی از ادوات صوت است

بیان اصل فرح و اصل حزن

آن برآید مبادا طبع همایون ملک بسبب این حزن کن ندی رسیده بخیالات فاسده افتد و
بدین سبب تابعین و عملجات مبادا بنقص و سخط ملک مبتلا کردند و در صورت استیلا
فرح از جمیله ملک استدلال بر صحت مزاج و تندرستی ملک نموده و فرصت را غنیمت دانسته
عرایض لازمه را بعرض ملک برسانند پس یکی از اینها بمنزله لباس غضب و یکی دیگر
لباس عیش و سرور ملک خواهد بود چنانچه از برای سلاطین ظاهری این مسلک
مسلوک و این عمل معمول است و از اینجا باید استنباط نمود که تاثیر ملایم و ناملایم از
قول و فعل در مزاج انسانی اشد است از تاثیر سم هلاهل چه تاثیر ناملایمات
و ملایمات فوریست چنانچه در ارباب خوف و خجالت محسوس میشود بخلاف سموم
که بعد از زمان طویلی تاثیر آن معلوم میشود و هذه العروق راهها عماله و وسایطند
بساحت عز ملک و از حضور ملک بسوی عمال و مراد از عمال در اینجا اعم از عمال ثلثه سابقه
است چه واسطه طریق بودن عروق فیما بین ملک و عمال اختصاص بعمال ثلثه سابقه
ندارد بلکه وساطت آنها عمومیت دارد با آن سر تا و سایر اعضا و جوارح و قوی
و مصداق این معنی آنست که هر دوائی که در اخوردی این عروق آن دوا را بموضع درد برسانند
باعانت اعضا و مصدق فرموده آن جناب علاوه از اینکه نفسه حقیقة برهانست
برهان حسی و طبی است که چون دوا وارد معده میشود حرارت غریزی در دوا تصرف نماید
بعد دیگر باید تصرف نماید آنگاه آثار این دوا و خواص آن از طریق عروق باعانت اعضا و
قوی اعضا کشیده و رسیده میشود بمحل مرض چنانچه قبض و اخذ میکند از حضرت ملک ارواح
و قوی را که عطیه و نواله و بخشش اوست نسبت بعامه رعایا و اتباع او پس این عروق
عطیه ملک را که موجب بقاء حیوة و مایه سرور و لذات عامه متوطنین مملکت ملک است
تبدیل سهام فیما بین این همه رعایای مختلفه قسمت مینماید چنانچه مایحتاج ملک را

بیان اینکه عروق راههاء عمالند بحضرت ملک

بنخ

نیز از اتباع آن بملک میرساند و این معنی ظاهر است انصاف اینست که هرگاه در این کلام معجز نظام کسی
نیک تامل نماید جمیع تدابیر ملکیه و بدنیه را میتواند استنباط نمود بدیه رو ما درم فدی صاحب
کلام باد قانون دویم در ایراد ترجمه تمثیلیکه مبین و موید علم حفظ صحت است که فی الحقیقه نصف
علم طب بلکه اشرف نصفین علم طب است چنانچه در مقرر خود مقرر است بدانکه ترجمه تمثیل مذکور
اینست که فرمودند بدان بدرستیکه جسد انسانی بمنزله زمین پاکیزه میباشد که هرگاه
در عمارت و آبادی آن کوشش شود بحیثیتی که در آب یاری آن زیادتی نشود که زمین
غرق آب کردد و در آبیاری او نقصانی هم نرسد تا زمین تشنه شود آن وقت همیشه
آباد و معمور میشود و ریع آن زیاد میشود و زراعت آن خوب خواهد بود و هرگاه غفلت
شود از زمین ضایع شده علفی در آن نخواهد روئید و چون دانسته شد این مثال که حقیقة
هم مثالیست و هم برهان حسی متفرع فرمود باین مثل کیفیت رعایت جسد آدمی را که هرگاه
آن شرایط را شخص مراعات نماید مزاجش صحیح و از دردها ایمن خواهد بود باذن الله تعالی و آن
دو چیز است یکی آنست که صرف نماید در اکل و شرب خود زیاده از قدر حاجت تا او را بدردها
مبتلا سازد و یکی دیگر آنست که ناقص ننماید از غذا و شراب خود بحدیکه طبیعت را محترق
سازد چنانچه بقول مبارک خود اشاره بآن فرموده که بتدبیر در اغذیه و اشربه صالح میشود
بدن و صحیح میگردد و عافیت و تندرستی در او پاکیزه خواهد بود پس باید ملاحظه کرد که چه چیز
موافق شخص و معده شخص و مقوی بدن اوست و او را تحلیل میتواند داد او را از برای خود
مقدر نموده او را غذای خود قرار دهد و این قاعده یکی از قواعد کلیه اکل و شرب است که موجب
صحت و تندرستی بدنست که بدون رعایت این قاعده بدن را صحتی و قوتی حاصل نخواهد بود
پس باید بدن را از اخلاط فاسده منزه و خالص ساخت و از اغذیه غیر موافقه پرهیز داشت و
زیاده روی در آشامیدن آب نمود در وقت عطش مضایقه از رسانیدن آن بجگر نکرد که

بیان اینکه جسد انسان بمنزله زمین است

منحرف کردد تا نظام بدن بحال خود برقرار بوده تا جسد انسانی ضایع نگردد و قاعده دیگر آنست
که فرموده بدان بدرستیکه هر یک از طبایع دوست میدارد چیزیرا که مشاکل و موافق است
پس باید غذا داد بدن چیزیرا که مشاکل و مناسب جسد باشد باید دانست که مراد
از مشاکل بودن غذا با جسد مناسب بودن آنست با مزاج نه موافق بودن آنست در
طبیعت پس کسیکه محرور المزاج است باید ملازمت نماید باغذیه بارده تا اینکه بدین
واسطه اخلاط صالحه حاصل کردیده تا طبیعت آنرا اصلاح نماید بخلاف اینکه هرگاه
صرف نماید غذائیرا که موافق طبیعت آن باشد در کیفیت مثل اینکه اغذیه حاره صرف
نماید بلا شبهه بامراض ردیه مبتلا خواهد شد بلکه بسا میشود که منجر بهلاکت رساند
چنین شخص لاابالی را و همچنین است حال در مبرود المزاج که باید مداومت نماید باغذیه حاره
تا اخلاط حاصله از آن صالح بدن آن کردد بخلاف اینکه هرگاه صرف نماید غذائیرا که مشابه
مزاج آن باشد در کیفیت چون اغذیه بارده در این صورت بسبب قوت قوه هاضمه در برودت
آن و برودت غذای وارده بر آن البته چنین غذائی در چنین معده منهضم نخواهد بود
و هرگاه منهضم کردد انهضام تام جید بهم نخواهد رسید پس موجب تولد اخلاط ردیه
غیر صالحه خواهد بود و اخلاط ردیه موجب حصول دردهای ردیه خواهد بود و همچنین است
حال صاحب مزاج سوداوی که باید غذاهائیکه مرطب و قوه دار باشد صرف نماید
فانواع لمنه رطوبت یبوست سوداء فی الجمله ترطیب بواسطه قوه برودت او را تسخین
جزئی نموده نه بحدیکه محترق سازد تا خلط صالح بحصول آید تا بدن در صحتمندی
آلوده کردد و قاعده دیگر آنست که علاوه از ملاحظه مشاکلة و مناسبت باید ملاحظه
کمیت اغذیه مشاکله نیز کرد چنانچه اشاره بآن فرموده که هر کسیکه زیاد بخورد او را
غذای بدن نخواهد کرد بجهة آنکه غذا زیاده از قدر حاجت موجب امتلاء معده خواهد

بیان اینکه هر یک از طبایع مشاکل خود را مایل است

بود

بود و در طبخ آن در معده تحلیل و انتفاخ بهم رسیده و بر معده هضم آن ثقیل و نضج بهم
نخواهد رسید پس جزء بدن نخواهد شد پس موجب تولد بعضی از امراض بلکه بمقتضای
حدیث نبوی صلی الله علیه و آله موجب کل امراض و دردها خواهد بود و حدیث بسیار از ائمه
در مذمت پرخوردن وارد شده از نبی و آل نبی صلی الله علیه و آله از آنجمله قول رسول
صلی الله علیه و آله است فرموده که کثرت اکل شوم است و کسیکه اکل آن قلیل باشد
حساب آن قلیل خواهد بود و کسیکه عادت بپرخوردن طعام و شراب نماید دل آن
قساوت بهم میرساند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که آن جناب فرمودند بدرستیکه
بدرستیکه غذا خوردن بشکم سیر مورث برص است و علی بن صلت روایت نموده از
مولای خود جعفر صادق علیه السلام میگوید که من شکوه کردم بحضرت ابی عبدالله علیه السلام از
دردها و تخمها که می یافتم فرمود که شام شام کن و در ما بین شام و شام چیزی نخور که در
ترک شام اقتصار بر شام و خوف فساد بدنست نشنیده که خدا تعالی در وصف اهل بهشت میفرماید
که و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا یعنی برای ایشانست روزی ایشان در جنة بامداد و شام
خلاصه سخن در این نیست که کم خوردن موجب سلامتی دنیا و عقبی است و امتلاء منکر
مفاسد دارین است و مناسب مقام دقیقه لطیفه است که ایراد آن از مهمات است و آن
اینست منقولست که هرون الرشید عباسی طبیبی داشت نصرانی و از جمله حذاقین طب بود
بختیشوع نام روزی در حضور خلیفه بعلی بن واقد که از جمله علماء نامدار آن عصر بود خطاب
نموده گفت که در کتاب شما از علم طب چیزی نیست فقال انکه علم دو علم است علم ابدان
و علم ادیان پس علی بن واقد فرمود بتحقیق که خدا تعالی جمیع طب را در نصف آیه از کتاب خود
جمع فرموده بختیشوع گفت چه آیه است آن علی فرمود که کلوا و اشربوا و لا تسرفوا بخت
بختیشوع گفت آیا از پیغمبر صلی الله علیه و آله شما چیزی هست علی فرمود جمیع طب در الفاظ

بیان دقیقه لطیفه

چندی جمع فرموده بختیشوع گفت کدام است آن الفاظ علی فرمود قول پیغمبر صلی الله علیه
و آله که فرموده المعدة بیت الداء والحمیة راس کل دواء واعط کل بدن ما عودته پس
بختیشوع گفت که کتاب شما و پیغمبر شما از برای جالینوس دیگر طبی باقی نگذاشته
یعنی امتلاء معده خانه دردهاست و پرهیز نمودن سر جمیع دواها است و غذا بده بدن را
بآنچه که باو عادت داده او را مخفی نماناد که مراد از حمیه نه آنست که شخص ترک غذا
نماید بالکلیه بلکه مراد از آن اقلال و کم خوردنست چنانچه صادق آل محمد ع فرموده لیس
الحمیة من الشیء ترکه انما الحمیة من الشیء الاقلال منه یعنی حمیه ترک چیزی نیست
بلکه حمیه کم خوردن از آنست و باید دانست که حمیه مطلقا مطلوب نیست بلکه در
حال ناخوشی مطلوبست آنهم نه مطلقا بلکه بقدر الحاجه از این جهتست که در بعضی
از اخبار وارد است که حمیه بعد از هفت روز نفع ندارد و در بعضی وارد شده که حمیه
ده دیاست یعنی ده صباح پس بعد از آن حمیه نیست پس معلوم شد که مطلوبیت
حمیه بقدر ضرورتست و در حال صحت و تندرستی مکروه است بلکه بدتر از امتلاء
است بجهة آنکه حمیه موجب ضیق مجاری و ضعف قوی و خاموشی حرارت خواهد بود
آنگاه معده متحمل غذای زیادی دفعه واحده نشده افساد خواهد کرد و از این جهتست که
بعد از قحط موت بسیار میباشد خلاصه کلام چنانچه تفریط در غذاء مذموم و
مکروه است افراط نیز مکروه است پس اگر کسی روزی غفلة افراط در غذا نموده باشد
باید ... بعمل آورد بلکه گرسنگی بکشد تا طبیعت مشغول نضج فضول
گردیده از مفسده آن ایمن گردد قاعده دیگر که متمم و مؤکد قاعده سابقه است اینست
که میفرماید و کسیکه صرف نماید از غذا بقدر دیگه نه زیادتی نماید بر آن شخص و نه ناقص باشد
از قدر غذای آنچنین غذا نفع میبخشد او را بخلاف اینکه زیاده از اندازه خورد یا ناقص

بیان حمیه و تحقیق آن

بیان قدر صرف غذا

از اندازه خورد بخود چه جهة افراط و تفریط هر دو مضر است اما جهة افراط که زیادتی باشد
پس ذکر آن بتفصیل گذشت و اما جهة تفریط پس باید دانست که مراد از آن تقلیل در غذا
نیست بلکه مراد از آن ترک غذاست در وقت آن و ترک مقدار عادیست چنانچه بیان آن
در حمیه گذشت پس در صورت نقصان غذا نقله تغذیه از عروق و قوی ضعف و
نقص بهم میرساند و بسا میشود که قوه هاضمه او را مسکداند و باید و از انضمام آن معده
داخل عروق و کبد میشود خصوصا در وقتیکه افواه عروق گشاده باشد پس لامحاله سده
کبد حاصل خواهد آمد و در بعضی از نسخ و کذلک الماء نیز مسطور است یعنی چنانچه
در غذا و صرف او نباید زیاده و نقیصه نمودن تا نفع بخشد همچنین است حال در آب
خوردن چه زیاد خوردن آب و کم خوردن آن از قدر حاجت مضر است ببدن آدمی
و قاعده دیگری که مکمل قاعده سابقه است اینست که فرموده و همچنین است طریقه تو
در غذا خوردن اینکه بخوری از غذا و طعام بقدر دیگه در همان روز ترا کفایت کند و بردار
دست خود را از غذا خوردن در حالتیکه باز شوق بآن طعام داشته باشی و میل تو
بآن میکند پس بدرستی که رعایت این امور و یا اینگونه دست برداشتن از طعام اصلح
بحال معده و بدن تو خواهد بود و از برای عقل تو ازکی و بر جسم تو اخف خواهد بود
اصلحیت آن بحال معده و بدن بجهة سهولت هضم آنست بر معده و پس از سهولت هضم آن
بر معده معلوم است که خرابی نخواهد بود پس بحال بدن نیز اصلح خواهد بود و اما
باعث ذکاوت عقل ... سرعت هضم بودن آن بجهة آنست که چون معده امتلا بهم رساند بخارات
ردیه آن بدماغ متصاعد خواهد بود و تصاعد بخارات ردیه مستلزم غلظت روح نفسانی
و انکدار حواس باطنی و ظاهری خواهد بود و این معنی مستلزم زنگ گرفتن آئینه عقل
خواهد بود و صیقل آن و نیک نگاه داشتن آن موقوف برعایت قواعد سابقه است در اکل

و شرب که اعظم ارکان سته ضروریه است و محتاج الیه جسم انسانی و قوی جسمانیه است
قانون سیم در بیان رعایت طبایع اغذیه بحسب فصول و ازمنه و کیفیات آن
و آن مشتمل بر هشت قاعده است قاعده اولی و ثانیه و ثالثه اینست که فرموده باید غذاء
سرد باد در تابستان و غذاء گرم باد در زمستان و غذاء معتدل در فصل بهار و پائیز بقدر
قوه و خواهش صرف نمود وجه و جهة قاعده اولی آنست که چون حرارت بدن متوجه سطح
اعضا و بیرون آنست پس هرگاه استعمال شود در تابستان غذاء حار خواه حرارت آن
بالفعل باشد خواه بالقوه و حرارت در بدن جمع میشود و اجتماع حرارت ظاهری و
باطنی موجب کثرت تحلیل رفتن حرارت غریزیه و شدت التهاب قلب و معده
و فساد هضم و غیر اینها خواهد بود و وجه قاعده ثانیه آنست که حرارت متوجه اندرون
بدن و برودت متوجه بیرون آن بلکه مسد مسامات بدنیه پس هرگاه در فصل زمستان
مطلق اغذیه بارده را صرف نماید خواه بارد بالفعل خواه بارد بالقوه مستلزم اجتماع برودت
ظاهریه و باطنیه خواهد بود و این موجب انطفاء و خاموشی حرارت بدن خواهد بود
و لازم این معنی افتاده سوء هضم و منهضم نشدن اغذیه و بدون انهضام متحدر شدن
آن و فساد آن اظهر از آنست که محتاج بیان باشد و وجه قاعده ثالثه آنست که چون این
دو فصل اعتدال دارند پس باید در غذا نیز اعتدال را کما و کیفا رعایت نمود و باید دانست که
افضل اوقات غذا خوردن در فصل تابستان خنکترین اجزاء روز است پس هنوز هوا
گرم نشده باید خورد چنانچه در فصل زمستان عکس این را باید رعایت نمود یعنی در
زمانیکه گرمترین اجزاء روز است باید صرف غذا کرد و در فصلین معتدلین در اعتدال
اجزاء روز و قاعده چهارم آنست که هرگاه شخصی را دعوت و تکلیف نمایند و یا اشتهای
داعی شود و یا عادت داشته باشد بر خوردن طعامهای مختلفه چنانچه در عصر ما متداول شده

بیان اینکه غذاء سرد باد در تابستان و گرم باد در زمستان و معتدل باد در بهار و فصل پائیز صرف باید نمود

در بیان وقت غذا خوردن در تابستان و زمستان

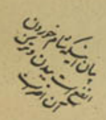
پس در اینصورت باید فرمایش آن جناب را که قاعده چهارم است رعایت نمود و آن اینست که
میفرماید که ابتدا باید کرد در طعام خوردن به سبکترین غذاها آنکه میخواهی غذای تو باشد
بقدر عادت و بحسب طاقت و نشاط خود وجه آن اینست که هرگاه امر منعکس شود و طعام
غلیظ را مقدم بدارد بر طعام لطیف غذای لطیف پیش از غذای غلیظ منهضم میشود
آنگاه راه نمی یابد بجهة نفوذ نمودن بامعاء بجهة بسته شدن راه امعاء بسبب غذاء و
طعام غلیظ پس لطیفی که منهضم شده فاسد میشود آنگاه مخلوط میشود بغذاء غلیظ غیر
منهضم و او را نیز فاسد میسازد آنگاه نفخه و تخمه در معده حاصل میگردد پس اولی آنست
که در صورت خالی بودن معده از غذاء و خلط صفراء و ضعف اشتهاء معده این قاعده را
مرعی داشته بجهة غذاء لطیف در چنین حال معده زود طبخ نموده بتحلیل میدهد دیگر
بعد از زود غذای غلیظ افساد نخواهد کرد انشاء الله تعالی و قاعده پنجم اینست که می
فرماید زمانیکه واجب شد آن غذا بخوری در هر روز باید بعد از گذشتن هشت ساعت
از روز باشد و یا سه دفعه غذا بخوری در ظرف دو روز روز اول صبح زود پس شام
و چون روز دوم شد غذا نخوری مگر اینکه هشت ساعت از روز گذشته باشد دیگر
احتیاج بشام خوردن نداری چنین امر فرموده جد بزرگوارم محمد صلی الله علیه و آله
بعلی علیه السلام سر و حکمت این دو طریقه در غذا خوردن معلوم نیست شاید اختصاص بحال
مخاطب خود داشته باشد چه همیشه بحمد الله دیگ بوده و مشغول بعبادت خود بوده
و قوه هاضمه آن انقدر رقوم نداشت که کفایت طبخ زاید بر این داشته باشد و مراد از علی
شاید خود آن جناب باشد که جدش بخود آن امر فرموده که بگو بناموس یکی از این دو طریق را
معمول دارد و در یکی از این مسالک سلوک نماید تا سالم بماند و دیگر غذاء باو ضرر نمی
رساند و الا هیچیک از این دو طریق غذا صرف نمودن در هیچ عصری از اعصار و مصری از امصار

در بیان ترتیب بین الاغذیه

قاعده غریبه در غذا خوردن

معمول ومسلوك نبوده واینکه فرمایش آن جناب را بعضی توجیه نموده باینکه شاید وآن دو
طریقه این باشد که چون آدمی در اول روز اول غذا بخورد از معده منحدر میشود و بعد
معده در عشیه است پس محتاج میشود بغذای جدیدی وچون در اول روز ثانی اشتها
بهم نمیرسد غذا خوردن سزاوار اینست که وقت غذا را تاخیر اندازد در قریب بانتصاف
نهار واز این جهتست که دیگر احتیاج بشام خوردن بهم نمیرساند توجیه ناتمام وعلیل است
وآنچه ما گفتیم بجهة محمل کلام آن بزرگوار اولی بود از این توجیه مالا یرضی صاحبه خلاصه
کلام باید دانست که غذا خوردن بر دو قسمست یکی آنست که بجهة تفکه وتلذذ است
در اینصورت جایز است تناول نمودن آن روزی دو بار وسه بار وچهار بار بلا اشکال
ویکی دیگر آنست که مقصود از آن غذا تغذیه است نه تفکه واین هم بر دو قسمت یکی
آنست که مغتذی آن ضعیف المعدة است مثل مشایخ وناقهین واصحاب اسهال مفرط
وبا تفریق نمودن غذا محتاج الیه است چون اطفال که بجهة نمو وکثرت تحلل محتاج
بتفریق غذا هستند ویکی آنست که روزی دو مرتبه ویا سه مرتبه وضاعد انغذا خوردن
عادت نموده چنانچه اکثر ناس باین نهج عادت دارند که شانه روزی دو بار یا سه بار
صرف غذا مینمایند در همه این صور جایز است مکرر تناول غذا نمودن بلکه میشود که
تفریق غذا بدو بار وسه بار وچهار بار لازم باشد چنانچه در غیر مشایخ وناقهین چنین
است چه در حق ارباب حاجت وچه در حق ارباب عادت مجملا این دو طریقه مذکوره بجز
اینکه خصوصیتی باید داشته باشد جهتش معلوم نشد ودر چه اخبار مستفیضه از آباء
واجداد طیبین آن بزرگوار در فضل شام خوردن وارد است بعلاوه از سیرهٔ مرضیه
خود ایشان که مستقر بر این طریقه متداوله معموله بوده که نهار وشام میل میفرمودند
از آنجمله کلام جعفر صادق علیه السلام است که فرموده سزاوار نیست پیر سالخورده را که نخوابد

مگر

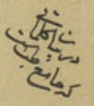


بیان اینکه شام خوردن انفع است بدن وترک کردن اضرست

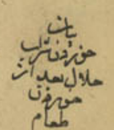
مگر وقتی که جوف آن پر از طعام باشد که این نوع رفتار راحت فراتر است خواب او وخوش
کننده تر است بوی او وار در خبر دیگر منقولست که بدرستی که در جسد رگی میباشد که
او را عشا میگویند پس هرگاه مردی شام نخورد آن رگ بآن شخص نفرین می کند تا صبح
ومیگوید که خدا ترا گرسنه سازد چنانچه مرا گرسنه ساختی وتشنه نماید چنانچه مرا
تشنه نمودی پس لابد است از شام خوردن هر یک از شما اگرچه لقمهٔ نانی وشربت آبی
باشد وباز در خبر دیگر از صادق علیه السلام منقولست که آن جناب فرموده بدرستی که
طعام خوردن در شب انفع است از طعام خوردن در روز وکسیکه در شب شنبه وشب یکشنبه
شام نخورد وترك نفتی نماید قوتی از بدن آن میرود که تا چهل روز عود نمی کند بلکه هرگز
عود نمیکند سهلست که باعث کاهیدگی بدن میشود وپیر سالخورده هرگز ترك شام خوردن
نباید کرد هرچند که یك لقمه باشد وشام خوردن بعد از عشاء آخرت شام خوردن
انبیاء علیهم السلام وطریقه ایشانست پس شام را تا خیر انداختن تا آن عشا نماز مغرب وعشاء وتعقیبات
فارغ شود که تقریبا سه ساعت از شب گذشته ویا چیزی کمتر ویا بیشتر بحسب اوراد
اشخاص بهتر وخوشتر خواهد بود وباز فرموده اند که حضرت یعقوب علیه السلام را منادی
وجارچی بود که شغل آن این بود که هر صبح از منزل یعقوب تا یك فرسخ فریاد میکرد که
هرکس میخواهد ناشتا بخورد بنزد یعقوب حاضر گردد وچون شب میشد باز تا یك فرسخ
از دولتسرای آن بزرگوار فریاد میکرد که هرکه میخواهد شام بخورد بشام یعقوب حاضر گردد
خلاصه اخبار از ائمه اطهار در این مقام زیاده از حد استفاضه است پس اخذ بطریقه
متداوله وعادت شامله اولی وانسبست قاعدهٔ ششم وهفتم بیان کمیت هر یك
از خوردنیها ووقت دست کشیدن از آن که میفرماید باید هر دفعه که غذا بخورد بقدری
باشد که نه زاید از قدر حاجت باشد ونه ناقص از او ودست خود را از طعام بردارد در حالتی

بیان اینکه باید غذا را اندکی پیش از سیر شدن رها کرد

که میل تو باز بغذا خوردن باشد واین دو قاعده فی الحقیقه متی که قاعدهٔ چهارم است و
ذکر آن دو باره بجهة مزید اهتمام بشان اوست که مبادا انسان از روی تشاحّ وتعلّل
وبی مبالاتی غذا را زیاده از قدر حاجت بخورد که آن زاید بر او مضر وآن شخص از آن متضرر
خواهد بود چه این نحو سلوك در نزد عقل وشرع مذمومست وجمیع حکیم جمیع طب را در
دو کلمه جمع فرموده در آنجا یکه مباح فرموده خوردن وآشامیدن را وحرام فرموده زیاد
خوردن را که فرموده کلوا واشربوا ولا تسرفوا وامیر المؤمنین ع فرموده رب اکلة
تمنع عن اکلات یعنی بسا میشود که یکدفعه خوردن بسی زیاده از اندازه خوردن
باز میدارد آدمی را از خوردنهای بسیار وباز از آنجناب اصبغ بن نباته رحمه الله روایت
نموده میگوید که من شنیدم امیر المؤمنین بفرزند دلبند خود حسن مجتبی علیهما السلام
میفرمود که ای پسرك من آیا نمیخواهی تعلیم نمایم بتو کلمات چندی که بواسطهٔ آن کلمات
از طب مستغنی گردی پس آن بزرگوار عرض نمود که بلی میخواهم فرمودند که بر سر طعام
منشین مگر در حالتی که تو گرسنه باشی وبر مخیز از طعامی مگر اینکه باز بآن طعام اشتها
ومیل داشته باشی وهرچه میخوری خوب بجاو ودر جاویدن مضایقه منما ووقتی
که میخواهی بخواب خود را بخلا عرض کن وقتی که این قواعد را معمول داشتی مستغنی از
خواهی شد از طب فرموده بدرستیکه در قرآن آیه میباشد که جمیع طب را جمع نموده کلوا
واشربوا ولا تسرفوا قاعدهٔ هشتم در بیان آشامیدن واستعمال چیزیست که معین بر
هضم باشد خصوصا در حق کسانیکه ضعف معده داشته باشند واز آن رفع عطش ودفع
بعضی از امراض نیز می کند وآن اینست که فرموده باید چیز شروبی تو بعد از طعام باشد
از شراب صافی کهنه از چیزهائیکه حلالست آشامیدن آن ومن بعد از این وصف شراب
حلال خواهم کرد ودر حکم این شرابست افشرهائیکه ترتیب داده اند از عرق نعنع وسکنجبین



در بیان کلمات جامع طب



بیان خوردن شراب حلال بعد از خوردن طعام

وازعرق

وازعرق سعتر وبرنجاسف وگل جعفری ونحو آنها محتمل نماید که فرمایش آنجناب بنام ما دو
نخوردن آب خالص بعد از طعام چنانچه بعد از این در طی قواعد کراهت جمع بین المتضادین
مراجعه حکم بآن خواهد فرمود وورود آن مجمع علیه بین الاطباء است وترتیب افشرها
گویا بجهة دفع این کیفیت که بدون آب خوردن هم ازالهٔ عطش نموده شود وهم
آشامیدن آن معین بر هضم باشد وچون کلام منجر شد باین مقام پس میگوئیم که هر
این شروبات را بصاحبت طبخ وبلاد ونحو دادن اولی نیست که افشرهائی که جوهرت
داده مقدم دارد بر غذاء واگر شربت جایز است شرب آن مطلقا چنانچه هرگاه طعام
کباب ومرق باشد آشامیدن مطلق شروبات جایز است مطلقا قانون چهارم در
بیان چیزهائیکه فصل وترك آن سزاوار است در فصول سال بجهة حفظ صحت مزاج وباید
دانست که مراد از سنه در این مقام سنه شمسیه است نه قمریه زیرا که اختلاف فصول سنه
منوط بقرب وبعد شمس است قرب وبعد قمر واختلاف صور او را مدخلیت چندانی باختلاف
فصول نبوده ونیست واعتبار آن با چندین طرق ممکن وتیسیر است مثل شهور جلالیه
وفرسیه لکن آن جناب بشهور رومیه اعتبار فرموده نه باعربیه زیرا که شهور
عربیه را اختصاص بفصلی وفصلی را خصوصیتی با شهور عربیه نبوده ونمیتواند بود
پس لامحاله باید باعتبار فصول یکی از شهور شمسیه باشد وآنجناب از میانه شهور شمسیه
رومیه را اختیار نموده میفرماید که ما ذکر میکنیم الا نجیبیرا که ذکر آن سزاوار است از
فصول سنه وشهور رومیه که در آن در هر فصلی واقع است وهمچنین ذکر میکنیم چیزیرا
که استعمال میشود در آن شهور از اطعمه واشربه وآنچه که اجتناب باید کرد از آن در
فصول سنه وکیفیت حفظ صحت از اقوال قدما رسید بر میگردیم بقول الله علیهم السلام در
صفت شرابی که حلال باشد شرب آن واستعمال شود بعد از طعام معنی نماید که چون

بیان خوردن افشرهٔ مختلفه

اکثر امورات شرعیه از احکام و آداب از ترتیب اغذیه و اشربه و استحمام و غیرها مثل نیروز و آداب آن
و آب نیسان و آداب آن و حجامت در حزیران و آداب آن و غیر اینها که بتفصیل مطلع خواهی شد
مبتنی بر معرفت شهور رومیه بود پس من باب المقدمه لازمست فهمیدن دو چیز اول مبدا
شهور دوم مدت ایام آنها اما معرفت مبدا شهور پس آن موقوف بفهمیدن امری باشد که باید
دانست و آن اینست که حضرات اهل تنجیم بجهت تقاطع منطقة البروج و معدل النهار بر دو نقطه
اعتدال ربیعی و خریفی و بواسطه کمال بعد آنها از یکدیگر دو نقطه انقلاب صیفی و شتوی
فلک البروج را بچهار ربع قسمت نموده اند و هر ربعی را ثلاثا قسمت نموده هر ثلثی را برجی و
باسمی مسمی نموده اند از ابتداء نقطه اعتدال ربیعی تا نقطه انقلاب صیفی سه برج قرار داده اند
که آن حمل و ثور و جوزا است که این بروج ربیع است و وقتیکه آفتاب در این بروج است فصل
بهار خواهد بود و از نقطه انقلاب صیفی تا نقطه اعتدال خریفی که سه برج است که آن سرطان
و اسد و سنبله باشد فصل صیف و تابستان خواهد بود و از نقطه اعتدال خریفی تا نقطه
اعتدال شتوی که باز سه برج است که آن میزان و عقرب و قوس باشد فصل خریف و
پائیز خواهد بود و از نقطه انقلاب شتوی تا نقطه اعتدال ربیعی که سه برج تمامست
که آن جدی و دلو و حوت باشد فصل شتو و زمستان خواهد بود پس هر یک از ربع این
دوازده بروج متعلق بفصلی از فصول اربعه خواهد بود و این معنی تفاوت نمیکند بنسبت
بمعموره و غیرها و بجبال و غیرها و اما در نزد اطبائی که نظر ایشان دوخته بتاثیر فصولست
در ابدان باعتبار تسخین و تبرید و اعتدال پس لابد است که التفات باین تقسیم ننماید چه ابتدا
فصل ربیع در نزد ایشان زمانیست که ابتداء نشو نباتات و اشجار در او است و در
مساکن معتدله احتیاج ببعض سردی شب و اول و آخر روز و در وسط آن بروضه و بادزن
و نحو آن نباشد و بمقابله حال خریف نیز معلوم شد که آن عبارتست از وقتی است که برگهای

بیان تقسیم فلک البروج ببروج دوازده گانه

بیان فصول اربعه

بیان تفاوت بهار اطبا و بهار منجمین

ابجاد

ابجاد

و نباتات بنا بر زرد شدن و تناثر و ریختن گذارد و همچنین معلوم شد که تابستان عبارتست
از جمیع زمان شدت حرارت و زمستان عبارتست از جمیع زمان شدت برودت و
شبهه ندارد که این معنی بحسب اقالیم و بقاع ارض و بلاد جبالیه و غیرها تفاوت فاحشی
و بعضی بر بعضی تقدم هم خواهد رسانید پس اطبا را لازمست رعایت این معنی
که ذکر شد و شبهه در این نیست که این خلاف اصطلاح منجمین بلکه متشرعین است پس در این
مقام اشکالی بنظر قاصر رسید که آیا در این رساله مبارکه نظر مبارک امام علیه السلام دوخته
باعد طبیه و منظور آن جناب از شهور رومیه باعتبار فصول اربعه است چنانچه
خود تقسیم فرموده و این رساله را بجهت حفظ صحت نوشته اند و یا عبرت بهمان تقسیم
حقیقی و نظر مبارک دوخته ببلاد معظمه معتدله است که هر گاه در فصلی باعتبار
عوارضات خارجیه مثل مجاورت جبل و یا غیر آن خلاف مزاج آن فصل حادث شود
مسئله دیگر خواهد بود و مدخلیتی باصل تقسیم بروج و شهور بفصول ندارد چنانچه
در همین سال در شب ششم رجب المرجب شب هشتم تموز بکوه البرز برف بارید که
از غرائب روزگار بود ظاهر اینست که احتمال ثانی متبع و مطاع باشد و چون این مقدمه
دانسته شد پس میگوئیم که سال رومی سیصد و شصت و پنج روز و ربعی میباشد زیاده
و نقصان چنانچه بعضی تصریح را نفی نموده اند و این ربع در ظرف مدت چهار سال
یکروز تمام خواهد بود و او را در اصطلاح ایشان کبیسه گویند و در آخر شباط بجهت کم
بودن ایام آن از سایر ماههای رومی می افزایند و بعضی معلل باین نموده اند که چون
آخر شباط که اواخر حوتست بآخر سال طبیعی نزدیکست از اینجهت او را بر آخر او می افزایند
و باید دانست که اول شهور رومیه اذار است و آن در حوت و حملست و معرفت
ابتداء و انتها حقیقی آن را از تقویم مشخص باید کرد و بعضی از علما قاعده اول و آخر او را ذکر

بیان اینکه در شب هشتم تموز برف آمد بکوه البرز و آن از غرائب فصل است

ضبط نموده که در سیزدهم اذار تحویل آفتاب ببرج حملست و در پانزدهم نیسان ببرج ثور
و در پانزدهم ایار ببرج جوزا و در سیزدهم حزیران ببرج سرطان و در سیزدهم تموز
ببرج اسد و در هیفدهم آب بسنبله و در شانزدهم ایلول بمیزان و در شانزدهم تشرین
اول بعقرب و در پانزدهم تشرین ثانی بقوس و در سیزدهم کانون اول بجدی و در
سیزدهم کانون آخر بدلو و در سیزدهم شباط بحوت و هکذا و اجمال این تفصیل را بعضی
افاضل رحمه الله بسطر خوشی در دوازده کلمه جمع نموده و هر کلمه را مشتمل ساخته بر چهار
حرف که حرف اول آن اشاره باسم برج و حرف ثانی و ثالث بحساب جمل اشاره بروزهای
گذشته از آن ماه رومی و حرف رابع اشاره باسم خود آن ماه باشد و آن کلمات دوازده گانه اینست

بیان قاعده لطیفه در معرفت شهور رومیه بحسب بروج سماویه

حیجا ١٣ اذار حمل — ثیهن ١٥ نیسان ثور — جیها ١٥ ایار جوزا — سیجح ١٣ حزیران سرطان — اجیت ١٣ تموز اسد
سیزب ١٧ آب سنبله — میول ١٦ ایلول میزان — عیوت ١٦ تشرین اول عقرب — قیهت ١٧ تشرین ثانی قوس
جیجا ١٣ کانون اول جدی — دیجک ١٣ کانون آخر دلو — حیجش ١٣ شباط حوت

و چون این طرز طرز خوشی بود تبرکاً ننمودیم بدایت و نهایت هر یک از شهور را از
این کلمات میتوان فهمید تا بر قول آن و چون تمرد ایام فی الجمله تغییری در آن هم
میرسد اولی آنست که رجوع بتقاویم معتبره نمود و اما عدة ایام شهور پس آن در طی
تفاصیل جداول آینه معلوم و مشخص خواهد گردید اما فصل بهار پس بدانکه آن
نوع زمانست و شب و روز در آن با یکدیگر ... و اعتدال بهم
میرسانند و روی زمین نرم میشود و نخستین ماههای آن اذار است و ابتدای آن از شانزدهم

حوت و آن سی روز تمام است و خواص آن در این جدول با آنچه در او باید بعمل
نمود معلوم میشود

خلط بلغم و سلطنت آن در اینماه زایل میشود	بجهت آنکه هوای اینماه مخالفت با مزاج بلغم بهم میرساند که امراض بلغمیه در اینماه غالبا زایل میشود و اگر زوال بهم نرساند نقصان بهم خواهد رسانید
خون در اینماه هیجان می آید	بجهت اینکه هوای اینماه با مزاج خون موافق است در بلاد معتدله گرم تر است پس معین خلط دم از خارج و داخل باعث هیجان او خواهد بود
محمود است استعمال اغذیه و لحوم لطیفه	بجهت آنکه مزاج اغذیه و لحوم لطیفه موافقت دارد با هوای اینماه و گذشت که حضرت بعنوان کلی فرمایش فرمودند که در ربیع و خریف باید غذای لطیف صرف نمود
محمود است تخم نیمبرشت خوردن	بجهت آنکه از تخم نیمبرشت خون صالح متولد میشود و سریع الاستحاله است بخون پس بدل میشود آنچه را که در فصل زمستان بجهت برودت هوا و تاثیر آن بدن تحلیل رفته است
طریق طبخ تخم نیم برشت	از قول جالینوس باینست که هر گاه در آب گرم بروی آتش می گذارند تا صد شماره شود بر دارند و هر گاه در آب سرد بروی آتش گذارند تا سیصد شماره شود بر دارند و قدر شربت آن از پنج تا پانزده عدد

تتمه خواص اذار و بقیه جدول اوست

محمود است خوردن شراب حلال در اینماه بعد از تعدیل	بجهة آنکه بعد از تعدیل حرارت آن کم و باعتدال اقرب خواهد بود وطریق تعدیل آن باینست که بقدر خود آب باران ممزوج باید نمود و هرگاه آب باران باشد بسیار خوبست
مذموم است خوردن پیاز و سیر در اینماه	بجهة آنکه طبیعت پیاز گرم و خشکست در آخر درجه سیم و آن مخالفت با هوای اینماه چنانچه طبیعت سیر مخالف تر است و در اینماه غذای معتدل باید صرف نمود
مذموم است زیتون در اینماه خوردن	بجهة آنکه در اینماه اعصاب ضعیف است و وارد ساختن تشنج بر بدن در اینماه باعث ازدیاد ضعف اعصاب خواهد بود علاوه از کثرت حدوث بعضی از ناخوشیها مثل زکام و نحو آن بجهة اختلاف هوا
محمود است در اینماه آشامیدن مسهل و خوردن آن	بجهة آنکه چه بسا از فضلات و مواد در بدن بجهة تسدید مسام در زمستان محتبس میشود و در اینماه بجهة حرارت هوا و اعتدال آن تفتیح مسام میشود فضلات و مواد باسانی و سهولت دفع و زایل میشود
محمود است فصد کردن و حجامت در اینماه	بجهة آنکه خون در اینماه بجهة اعانت هوا زیاد میشود و زیادتی خون در بدن در هر حال محمود نیست علاوه اخراج آن موجب سلامتی از دردهای تابستانیست

ماه دوم

نیسان در ثور است

ماه دوم از ماههای رومی نیسان است و آن سی روز تمام است و در آن روزها بلند و مزاج فصل فرح می کرد و خون بحرکت می آید و باد صبا که از مشرق میوزد بسیار ... و بهترین آن آنست که در اول نهار بوزد و بدن از اعتدال درختها و نباتات تربیت میدهد و خواص اینماه با آنچه در او محمود و مکروه است در این جدولست

محمود است خوردن غذاهای بریان و آنچه بار ... نمایند	بجهة آنکه استعمال خوراکهای بریان شده نشف می کند رطوباتیکه در بدن در اینماه حاصل شده و آنچه بار که بعمل آید تر بدو خون صاف مینماید و هر دو مطلوبست
محمود است خوردن گوشت شکار	بجهة آنکه گوشت شکار در اینماه مرتبه یابس است یبوست فی نفسه و آن نشف رطوبت بدن می کند لکن سوداوی و صفراوی مزاج هرگاه تقلیل نماید محمود است بخلاف سمین و بلغمی که در حق آنها نافع است
محمود است استفراغ در اینماه	بجهة آنکه استفراغ منع حرارت و رطوبت تقلیل می کند و تخفیف رطوبت در اینماه بغایت مستحسن و مطلوبست
محمود است مالیدن روغن بنفشه بعد از حمام سیما روغن زنبق و ورد زنبق	باز بجهة جذب رطوبت و تخفیف آن و بجهة دفع ریاح فاسد و تنقیح معده و کوفت بدن و حصول نعومت و صفای رنگ بدن و روی
مکروه است در اینماه آب ناشتا خوردن	بجهة آنکه خوردن آب ناشتا در اغلب امزجه موجب اطفاء حرارت جگر و حرارت حاصله در جگر خواهد بود و برودت جگر موجب برودت معده و آن موجب سوء هضم غذا خواهد بود
محمودات بوئیدن عطریات و ریاحین و طیبها	بجهة آنکه بوئیدن عطریات و ریاحین علاوه از نشف رطوبات بدن قوی بدن را تقویت نموده دماغ را بطیب داده فرح و نشاط می آورد

ماه ایار در جوزا است

ماه سیم از ماههای رومی ایار است و آن سی و یک روز است و آن آخر ماههای فصل بهارست و بادهای آن بجهة ضعف و رطوبت زمین صاف و آلوده بغبار نمیشود یعنی در اغلب بلاد و آن آخر فصل بهارست و خواص آن و آنچه در آن باید مراعات نمود از محمودات و مکروهات در این جدولست

مکروه است خوردن غذاهای غلیظ چون گوشتهای گاو و نحو آن	بجهة آنکه اینماه چون قریب بتابستان است لازمست اجتناب نمودن از غذاهائیکه مزاج آن موافق مزاج تابستان باشد که آن گرم و خشک است
مکروه است خوردن گوشت گاو و خصوصا کوهی آن	بجهة آنکه حرارت غریزیه در اینماه میل بخارج بدن و ظاهر آن مینماید و قوه هاضمه ضعیف میشود و از تحلیل دادن چنین غذا عجز بهم میرساند آنگاه فساد در بدن بدین جهة حاصل گردد
مکروه است خوردن شیر بجهة لطافت	بجهة آنکه شیر بجهة لطافت طبیعت آن در هوای گرم زود مستحیل میشود بفساد علاوه از تولد صفرا از آن شیر در اینماه در اغلب بلاد خصوصا در بلاد گرم سیر
محمود است در اینماه در اوایل روزها حمام رفتن	بجهة آنکه در حمام مسامات منفتح میشود و بدین سبب دفع میشود حرارت بدنیه که آن موجب ترطیب بدنست و هرگاه هوا میل ببرودت نماید در غیر اول روز باذرعی ندارد
مکروه است قبل از غذا ریاضت نمودن	بجهة آنکه بعد ریاضت تحلیل رطوبات و تخفیف بدن مینماید خصوصا در هوای گرم و خشک و بسا میشود که منجر بدق و هزال گردد بخلاف بعد از غذا خصوصا بعد از بسیار خوردن که نافع است

ماه چهارم

ماه حزیران در سرطان است

ماه چهارم از ماههای رومی حزیران است که اول شهور تابستان است و آن سی روز تمامست و در اینماه قوت خلط بلغم میرود و ضعیف میشود و زمان قوت یافتن و در آوردن خلط صفراست بجهة آنکه وقت تولد و مقوی صفراست و از اینجهة است که امراض صفراویه در اینماه زیاد میشود و خواص اینماه در این جدول مذکور است

مکروه است در اینماه تعب و ریاضت دادن	بجهة آنکه تعب در هوای گرم خصوصا داشتن حرارت موجب تخلخل مسامات و آن موجب تحلیل مواد و آن موجب ازدیاد ضعف بدن و قوی خواهد بود
مکروه است گوشت جوجه خوردن خصوصا آنکه ...	بجهة آنکه با مزاج هوای گرم و خشک گوشت جوجه خوردن موجب ازدیاد خلط صفرا و هیجان آمدن آن خواهد بود و آن موجب امراض کثیره مثل جنون و نحو آن خواهد بود
مکروه است بوئیدن مشک و عنبر و نحو آنها	بجهة آنکه مشک گرمست در درجه سیم و خشکست در ثانیه و عنبر حار است در درجه دویم و یابس است در درجه اولی بوئیدن هر یک موجب درد چشم و صداع و زکام است
محمود است خوردن نقول بارده مثل کاسنی و خرفه و ماش مقشر و نحو آنها	بجهة آنکه تفتیح می کند سدها را و تقویت می کند کبد را و تسکین میدهد عطش را و منطفی میسازد هیجان صفرا را و ساکن میسازد التهاب و اشتداد معده را و بهترین بقولات کاسنی بوستانیست
محمود است خوردن خیار و خیار چنبر	بنا بهمینکه در فوق ذکر شد و خوردن خیار چنبر بهتر از خیار دیگر است بجهة آنکه خیار چنبر سریع التحلیل است و خیار سبز دیر تحلیل میرود

تتمهٔ خواص و احکام حزیران

محمود است خوردن مسهل در اینماه	بجهة آنکه فواید بسیاری در او هست و از آنجمله تبرید بدن و دفع صفرا و تصفیهٔ خون و تعدیل مزاج و صفای آب و رنگ
محمود است خوردن فواکه رطبه مثل خربزه و هندوانه	بجهة اینکه رطوبات اینماه دفع می کند یبوست طبیعت او تلیین می کند و بسیار میشود که تبرید نماید بعضی از اینها مثل گرمک همدان و سرخ بادران اصفهان و نحو ها
[illegible]	بجهة آنکه عفونت هوا با استعمال اینها دفع میشود و تبرید مینماید بدن را و تصفیه می سازند اخلاط حاره فاسده را
محمود است گوشت بزغاله خورد که یکسال نرسیده باشد	بجهة آنکه قوه هاضمه بجهة توجه حرارت غریزیه بر ظاهر بدن ضعیف است و هضم نمی دهد مگر امثال خوردا از اغذیه و اشربه لطیفه
[illegible]	بهمان جهتی که در فوق ذکر شد و همچنین است گوشت خروس بچه و نحو آن
محمود است خوردن شیر	بجهة آنکه خوردن شیر یبوست مزاج را دفع می کند و صفرا را تلیین مینماید و بدن را ترطیب داده نرم می کند
محمود است خوردن ماهی تازه	بجهة آنکه سریع الهضم است و احداث رطوبت نیز می کند و موافق قوه هاضمه نیز می باشد

ماه پنجم از ماههای رومی تموز است و آن ماه وسطی تابستان است و عدد ایام آن سی و یک روز است و حرارت هوا در اینماه اشتداد بهم میرساند و روزها طولانی میشود و اکثر آنها بی چشمه است و انهار و قنوات فرو رفته کم آب میباشد و خواص این ماه از این جدول و تا ...

محمود است آب سرد در اینماه خوردن	بجهة آنکه خوردن آب سرد بنا شتا در اینماه اطفاء حرارت هوا می کند و هم دفع صفرائیکه از حرارت هوا بهم میرسد و خوردن آب سرد معالجه بضد است
محمود است چیزهائی که سرد و تر باشد	بجهة آنکه سردی آن دفع حرارت هوا و تری آن دفع یبوست هوا می کند این هم معالجه بضد است
[illegible]	بجهة آنکه موجب هضم غذا خواهد بود و هر گاه ترک نماید بهتر است مگر آنکه آب آن غالب باشد
محمود است خوردن اغذیهٔ لطیفه در حزیران محمود است	بجهة آنکه زود هضم میشود و چون مزاج هر دو با هم متقارب باشند هر چه در حزیران محمود است در اینماه تموز محمود است بعلاوه و مخصوص که مختص او است
[illegible]	بهمان جهتی که در خانه دوم ذکر کردیم بعلاوه از تقویت قلب و دماغ و سایر قوی

ماه ششم از ماههای رومی آب است و آن آخر ماههای تابستان و عدد ایام آن سی و یک روز است بادهای گرم آنروز و سموم در اینماه اشتداد بهم میرساند خصوصا در اوایل آن چون اواخر آن میل برودت می کند و ناخوشی زکام در شبهای آن بجهة برودت شبها هیجان می آید و باد شمال وزیدن میگیرد و خواص اینماه در این جدول معلوم میشود

بجهة تدارک نمودن کیفیت هر دو فصل بشرط اینکه از سرما خوردگی

محمود است اصلاح مزاج به تبرید و ترطیب	و از غلبه بلغم و برودت مزاج خاطر جمعی داشته باشد
محمود است خوردن ماست و دوغ	بجهة ترطیب نمودن مزاج بهمان شرطیکه ذکر شد
مکروه است کثرت جماع و مسهل خوردن	بجهة آنکه فصل مقتضی تحلیل مواد است و جماع و مسهل خوردن هر دو معین فصلند در تحلیل مواد
مکروه است تعب زیاده و ریاضت بجود دادن	بجهة آنکه زیادتی ریاضت مثل جماع و مسهل محلل مواد است و تقلیل تحلیل مواد بغایت محمود است
محمود است استشمام ریاحین بارده	بجهة آنکه بوئیدن ریاحین بارده قلب و دماغ قوت می یابد و اعتدال بهم میرساند

ماه هفتم از ماههای رومی ایلول است و آن اول ماههای خریف است و عدد ایام آن سی روز تمام است و در آن سورت حرارت هوا منکسر میشود و هوا طیب و قریب باعتدال میشود و لکن فصل مقتضی قوه یافتن سلطنت خلط سوداست و خواص اینماه را از این جدول باید مشخص نمود

محمود است مسهل خوردن در اینماه	بجهة آنکه هوای اینماه قریب باعتدالست و مانعی غالبا بهم نمیرسد از دفع اخلاط مثل انجماد و رقت آن
محمود است صرف حلویات و لحوم معتدله	بجهة آنکه هوای اینماه اگرچه گفتیم که قریب باعتدالست لکن سرد و خشکست و مولد خلط سوداء و مقلل دم است پس محمود است اعانت نمودن بخلط دم با این اغذیه
[illegible]	بجهة آنکه هر دو اینها غلیظ و مولد خلط سوداست و معین هوا و معین او است و هر اینها مستلزم تولد امراض در دیر مثل امراض سوداویه و نحو ها خواهد بود
محمود است استعمال معطرات معتدل المزاج	بجهة اینکه بوئیدن اینها موجب تقویت قلب قوی و ترطیب دماغ خواهد بود
[illegible]	بجهة آنکه مائیت هر دو زیاده از حد است و قابل عفونت است خصوصا در اینماه و عفونت مائیت آنها موجب عفونت و فساد سایر اخلاط است بعلاوه باغاثت هوا موجب حدوث تب و لرز است خصوصا اگر اکثار شود بخوردن آنها ناشتا

ماه تشرین اول در عقرب است

ماه هشتم از ماههای رومی تشرین اول است و آن سی و یک روز است و آن سردتر از ماههای اول است بادهای مختلفه در اینماه وزیدن می‌گیرد و باد صبا در آن نفس کی فتنه شروع بوزیدن می‌کند و خواص و آداب اینماه را از این جدول باید دریافت

مکروه است در اینماه فصد نمودن	بجهة آنکه از برودت هوا اخلاط منجمد میشود و بادهای مختلفه وزیدن می‌گیرد و باد صبا در اول روز سرد میشود پس در چنین حال فصد جایز نیست الا در حال ضرورت
مکروه است در اینماه حجامت کردن	بهمان جهتیکه ذکر شد بعلاوه از اینکه در هوای مختلف اخلاط صفا ندارد خصوصا خلط دم که منکدر است
مکروه است در این ماه دوا خوردن	بآن بهمان جهة و بهمان سبب که ذکر شد
محمود است جماع نمودن در اینماه	بجهة آنکه در اینماه اغذیهٔ مقویه زیاد استعمال میشود و آن موجب کثرت تولد خون و آن موجب کثرت تولد منی است پس باید دفع شود بجماع و بنا میشود که لازم میشود
محمود است گوشت چرب در اینماه خوردن	بجهة آنکه در اینماه حرارت میل بباطن می‌کند و آن باعث ازدیاد حرارت قوه هاضمه است و گوشت چرب در اینماه بسهولت منهضم شده بتحلیل میرود

بقیه آداب

بقیهٔ آداب تشرین اول

محمود است خوردن انار ترش بعد از غذا	بجهة آنکه جگر را تقویت می‌کند و حرارت کبد را از التهاب می‌اندازد مشروط بر اینکه بلافاصله نخورد بلکه بعد از انحدار غذا بمعده یعنی بعد از کیلوس شدن غذا بخورد
محمود است خوردن میوه تر بعد از طعام	بجهة آنکه خاموش میسازد بخاری که از دسومت غذا بلغمی بهم میرسد بشرطی که با فاصله بخورد بجهة بلافاصله موجب انتفاخ در معده خواهد بود و گذشت که غذاء لطیف را اول باید خورد
محمود است خوردن گوشت با نخود و عدس و ادویه	بجهة آنکه این توابل طعم گوشت را باصلاح می‌آورد و تقویت قوی و دفع برودت می‌کند
محمود است کم خوردن آب در اینماه	بجهة اینکه در اینماه هوا اختلاف بهم میرساند و بجهة هوا آبها سرد میشود و بآلات سینه خصوصا که ضعف داشته باشد ضرر میرساند
محمود است در اینماه ریاضت و تعب کشیدن	بجهة آنکه ریاضت و تعب موجب عرق کردن است و بواسطهٔ عرق فضلاتی که در زیر پوست بدن منبث شده باشد بدی دفع می‌شود زایل می‌گردد

ماه تشرین ثانی در قوس است

ماه نهم از ماههای رومی تشرین ثانی است و آن سی روز تمام و آخر شهور خریف است و در اینماه غالب آنست که باران موسمی قطع می‌شود و خواص و آداب اینماه در این جدول مذکور و مشخص است

محمود است در اینماه آب گرم خوردن	بجهة آنکه در اینماه حرارت بجهة برودت هوا و آب میل بباطن می‌کند و باعث اینست هضم غذا را زود و تحلیل میرساند و بجهة طول شب معده خالی میماند آنگاه فضلات اخلاط را بمعده میریزد فاسد میشود بعلاوه از اینکه موجب ضعف اعضا و کبد است
مکروه است در اینماه زیاده از حد حمام رفتن	بجهة آنکه موجب تحرف هوا میشود و غالب شخص بکثرت آمد و شد کردن بحمام هوا زده خواهد بود و از نزله که خفیفه هم باشد میشود که صرف نماید یا غفلتا یا از بیمبالاتی آنهم منجر بفساد شود
مکروه است در اینماه بسیار جماع نمودن	بجهة آنکه جماع نمودن حرارت بدن را کم میکند و بجهة اختلاف هوا و بادها در هوا مواد تحلیل رفته خواهد بود
محمود است در اینماه نباتات گرم خوردن	بجهة آنکه آب گرم خوردن نباتات موجب تنقیه رطوبات لزجه که در اینماه متولد میشود می‌باشد و رطوبت لزجه بجهة قرب این ماه بزمستان از برودت هوا بهم میرسد
مکروه است در اینماه خوردن غذاهای حاره	بجهة آنکه در اینماه چنانکه گفته شد حرارت میل بباطن می‌کند و اغذیهٔ حاره غالبا استعمال و صرف میشود و این بقولها ده موجب ازدیاد حرارت خواهد بود و ازدیاد حرارت موجب فساد است

ماه دهم

ماه کانون اول در جدی است

ماه دهم از ماههای رومی کانون اول است و آن سی و یک روز است و در اینماه بادهای سرد وقوع می‌یابد و سرما اشتداد بهم میرساند و آنچه بدرخت و نباتات میکند همان را بدن انسانی میکند و خود را محفوظ داشتن از بادها و سردی هوا لازم است و خوردن آب قنات بهتر از آب رودخانه است و خواص اینماه را از این جدول معلوم باید کرد

محمود است آنچه در تشرین ثانی در اینماه گفته شد	بجهة آنکه کمال مشابهت فیما بین این دو ماه میباشد پس آنچه محمود است در آنماه در اینماه نیز محمود است و آنچه مکروه است در آنماه در اینماه نیز مکروه است بعلاوه از امورات آتیه
مکروه است استعمال طعام بارد در اینماه	بجهة آنکه استعمال طعام بارد موجب احداث برودت و چون هوا نیز کمال برودت را دارد موجب حصول برودت ظاهری و باطنی میشود و این معنی موجب قوه ضعف هاضمه خواهد بود
مکروه است حجامت کردن در اینماه	بجهة آنکه اخلاط در اینماه بجهة برودت هوا انجماد بهم میرساند پس خلط دم و سایر اخلاط بسهولت اخراج نمیشود و معلوم است که حجامت استفراغ ضعیفی است
مکروه است فصد نمودن در این ماه	بجهة آنکه فصد اگرچه استفراغ ضعیف نیست لکن انجماد اخلاط کمال قوه را دارد با اینگونه استفراغات و باین آسانی و سهولت اخراج و دفع نمیشود
محمود است خوردن غذاهای حاره در اینماه	بجهة آنکه برودت هوا در اینماه تولید بلغم می‌کند و امزجه ضعیفه هم بدانها متاثر میشود پس مدتی بمعده از اغذیه حاره لازم است خصوصا حرارت آن بالفعل باشد خصوصا بالقوه تا خوب منهضم شود

ماه کانون ثانی در دلو است

ماه یازدهم از ماهها[ی] رومی کانون ثانی و آن سی و یک روز است و در اینماه خلط بلغم بجهة برودت و رطوبت هوا قوت میگیرد پس سزاوار آنست که هر صبح ناشتا آب گرم خوردن و بغایت مطلوبست و خواص و آداب این ماه در این جدول مسطور و مذکور است

محمود است در اینماه جماع نمودن	بجهة آنکه در اینماه اغذیه غلیظه بسیار استعمال میشود و بجهة میل حرارت بباطن هاضمه قوت میگیرد و منی بسیار متولد میشود پس دفع منی مطلوب و مرغوبست
محمود است ... اغذیه ...	بجهة آنکه بامانت معده این علتهای حاره را بغیر ازایل می کند خصوصاً در وقتی که معده از غذا خالی گردد
محمود است مالیدن روغن خیری بر بدن ...	طریق گرفتن روغن خیری باین نحواست که یکرطل گل خیری را در میان سی مثقال روغن کنجد باید انداخت و بعد از سه روز یا هفت روز صاف نموده باز گل ریخته همین دستور صاف نموده باز گل ریخت عملی اکرد بوده بعد صاف نموده در اینماه صرف نمود
مکروه است برهنه بودن در برودت هوا ... نشستن	بجهة آنکه مواضعیکه در او برودت هوا موثر باشد و برهنه نگاه داشتن سر در اغلب امزجه موجب زکام و نزول نزلات خواهد بود پس از سبب آن اجتناب باید کرد
مکروه است خوردن ماهی تازه ...	بجهة آنکه در اینماه بجهة غلبه برودت هوا ماهی تازه معین بر تولید خلط بلغم است و همچنین است شیر بجهة لطافت طبیعت زود مستحیل بخلط غالب میشود

ماه دوازدهم

ماه شباط در حوت است

ماه دوازدهم از ماههای رومی شباط است و آن بیست و هشت روز است و در اینماه بادها مختلف میشود و برخلاف یکدیگر میوزد و بادندگی غلبه بهم میرساند و علف روئیدن میکند و آبها زیاده میشود و جریان میکند و آداب اینماه در این جدول است

محمود است خوردن سیر در اینماه	بجهة آنکه در اینماه خلط بلغم کمال قوت بهم میرساند و خوردن سیر موجب ذهاب خلط بلغم است
محمود است خوردن معجون ... در اینماه	بهمان جهتی که در خانه فوقانی ذکر شد
محمود است در اینماه خوردن میوه خشک	بجهة آنکه هوا میل برطوبت دارد و میوه خشک جبر کسر رطوبت میکند و قوی و بدن را نیز اصلاح می کند
مکروه است در اینماه اکثار در خوردن حلویات	بجهة آنکه حلویات مولد خون است و اکثار آن موجب کثرت تولد خون و کثرت خون بجهة قرب فصل ربیع در اول بهار فساد خواهد کرد
محمود است کثرت حرکت و ... در اینماه	بجهة آنکه کثرت حرکت موجب ازاله بلغم لزج و فضلات محتبسه در زیر پوست خواهد بود

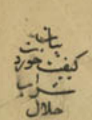
قانون آخر

قانون پنجم در بیان شراب زبیبی که وعده شده ذکر آن بدانکه شرابی که حلال است خوردن آن و استعمال آن بعد از طعام و بتحقیق که گذشت ذکر نفع آن بعد از آنکه شروع نمودیم بگفتگو نمودن در فصول سته و در آنچه اعتماد بر او است از حفظ صحت و صنعت آن اینست که ده رطل مویز را منقی سازند یعنی تخمهای او را آورند و اظهر اینست که مراد از رطل در اینجا همان رطل عراقی است که موزونست یکصد و سی درهم که هر درهمی چهل و هشت جو است و مثقال آن نود و یکمثقال است که هر مثقالی هیجده نخود باشد و بحساب مثقال صرفی که بیست و چهار نخود باشد شصت و هشت مثقال و ربع مثقال خواهد بود و اگر حمل شود در رطل مذکور بر رطل طبی که آن صد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم باشد تفاوت قلیلی که چندان معتنی به نیست میکند چه رطل طبی نود مثقال شرعیست که یکمثقال از رطل مشهور کم است و مثقال صرفی شصت و هفت مثقال و نصف مثقال میشود و علی ای حال این ده رطل زبیب را باید اول منقی نمود یعنی تخمهای او را در آورد چه تخمهای مویز سرد و خشکست و در طبیعت ضد مویز است بعد از آن همه او را با آب شست که از گرد و غبار و خاک پاک گردد بعد در ظرفی نموده آب صافی بر روی آن ریخته بحدیکه چهار انگشت آن آب بر روی آن مویز منقی بایستد و باید بحال گذاشت تا سه روز و هرگاه فصل زمستان باشد و هرگاه تابستان باشد یکروز و یکشب پس نا انقضاء این مدت باید ریخت بدیگی که نظیف باشد خواه از سنگ باشد خواه از مس از غیر اینها و هرگاه آبیکه بر سر آن میریزند آب آسمان باشد بهتر خواهد بود بعلت آنکه آب آسمان از آبها خوشتر است و هرگاه قدرت بر آب آسمان بهم نرسد پس از آب شیرین گوارائی که چشمه آن از ناحیه مشرق باشد شرطی که آن رایق و سفید و سبک باشد و سبکی آب آنست که زود منفعل گردد از آنچه بر او وارد و عارض میشود از گرمی و سردی چه سرعت انفعال دلیل بر سبکی او است پس از آنکه مجموع

موبرزا

در بیان ذکر کیفیت شراب حلال

مویز و آب در دیگ ریخته شد طبخ میباید کرد تا اینکه مویزها انتفاخ بهمرسانیده پخته شود پس از آن برداشته بفشارند و آب او را صاف نمایند و بگذارند تا سرد شود پس دوباره برگردانند بدیگ و مقدار آنرا با چوبی معلوم نموده نگاه دارند بعد با آتش نرم بجوشانند تا اینکه دو ثلث آن بجوش رود و یک ثلث آن باقی بماند پس قدر او را با چوب معلوم سازند بعد این ادویه را مفصلاً زنجبیل یکدرهم و قرنفل نصف درهم و دارچینی نصف درهم و زعفران یکدرهم و سنبل نصف درهم و عود خام نصف درهم و مصطکی نصف درهم بشرطیکه هر یک از این ادویه را علیحده کوبیده و بیخته در کیسه و یا خرقه غلیظی نموده و با خیاطه محکمی فم سر او را محکم بسته و بیکطرف آن نخی بسته و آن نخ را بچوبیکه بمقدار عرض دیگ باشد بسته و در ثلث باقی انداخته بعد با چوبی مقدار آن ثلث باقی را معلوم نموده بعد یکرطل عسلیکه کف آن گرفته شده و مصفی کرده باشد بر آن ثلث باقی ریخته کم او را با آتش نرم جوشانیده و همواره این ادویه را مالیده باید یک تا آنچه در وهست قوی آن از عقاقیر و ادویه در آن تاثیر نماید باید بحدی بجوشد که قدر عسل بجوش رفته باز بحد اول خود عود نماید پس باید برداشت و گذاشت تا سرد شود پس باید بشیشه و مرتبانی کرد و سر او را محکم بست تا سه ماه بحال خود واگذاشت تا امتزاج این ادویه بعضی در بعضی تاثیر نموده تداخل نماید بعد از آن سر او را گشاده استعمال نماید و قدر شربت آن یک وقیه است با دو وقیه آب صاف خوب مطلق و در قدر وقیه فیما بین لغویین و اطبا و فقها رضوان الله علیهم اختلاف میباشد لکن اظهر و اشهر در نزد اطبا آنست که وقیه عبارتست از هفت و نیم درهم که مجموع آن چهل درهم شرعیست که آن بیست و هشت مثقال شرعیست پس در وقت استعمال آن باید بیست و هشت مثقال او را به پنجاه و شش مثقال آب مخلوط نمود و بعد از خلط و مزج تمام بعد از طعام خورد و باید که در سه دفعه خورد که هر دفعه یکقدح باشد و چون بعد از طعام سه قدح صرف نماید



بیان کیفیت خوردن شراب حلال

معین بر هضم غذا و نوم معده و دافع بلغم خواهد بود پس وقتیکه این شراب با این کیفیت مرتبا به
آتش دگر ونانهد بهای بارده مزمنه مثل نقرس و ریاح و غیر اینها از دردهای عصب و دماغ
و معده و بعض دردهای کبد و سپرز و احشا باذن خدا تعالی امن خواهد بود و هرگاه بعد از
آشامیدن این سه قدح باز عطش بهم رسد و عطش کاذب نباشد بلکه عطش صادق باشد
بمقدار نصف آن سه قدح ترتیب داده آنگاه صرف نماید بجهة آنکه هرگاه چنین معتاد شود هر
آینه اصلح بیدن و اوفق بمزاج خواهد بود و موجب ازدیاد دفت و اقتدار بر جماع و کثرت
ضبط و حفظ خواهد بود بعلة آنکه صلاح بدن و قوام آن بطعام و شراب است و فساد آن نیز از
طعام و شراب و هرگاه کسی هر دو اینها را اصلاح نمود بدن آن صالح خواهد ماند و هرگاه
طعام و شراب خود را فاسد نمود بدن آن فاسد خواهد کرد بد قانون ششم در بیان
بعضی از قواعد حفظ صحت که خارج از ترتیب طعام و شرابست که رعایت آن از اعاظم ارکان حفظ
صحت و آن باعتبار هوای مکانست که آن بزرگوار عالیمقدار سلام الله علیه آناء اللیل و
اطراف النهار فرموده بدانکه قوی نفس تابع مزاجهای بدنست و مزاجها تابع هوا هستند و ۵
قوی و امزجه متغیر میشوند بحسب تغیر هوا و امکنه پس هرگاه هوا بیکمرتبه سرد شود و بیک
دفعه واحده گرم شود هر آینه بسبب تغیر هوا امزجه بدان متغیر خواهد بود و تغیر امزجه موجب
در تغیر قوی خواهد شد و هرگاه هوای مکان معتدل باشد مزاجهای ابدان ساکنه او معتدل خواهد
بود و جمیع تصرفات امزجه در حرکات طبیعیه مثل هضم دادن غذا و جماع نمودن و خوابیدن
و سایر حرکات صالح خواهد بود بعلة آنکه حق تعالی اجسام را بچهار طبیعت و خلط بنا نهاده
و آن دو مرتبه است که خلط صفرا و خلط سودا است و خون و بلغم است و بالجمله این چهار طبیعت و
چهار خلط بدو قسم منقسم میشوند دو خلط از این اخلاط گرم و دو خلط سرد میباشد و بجهة حکمت
بالغه ربانی اختلاف فیما بین این دو قسم مقدر فرموده پس این دو خلط گرم را مخالف قرار داده

فرموده

[margin:] قانون ششم در ذکر بعض قواعد حفظ صحت

فرموده یکی را گرم و تر و یکی را گرم خشک و همچنین آن دو خلط سرد را نیز مختلف خلق فرموده
یکی را سرد و تر و دیگری را سرد خشک پس از خلقت و بنای اجسام این چهار طبیعت را تفریق و تقسیم
فرموده بر چهار جزء بدن بر سر و سینه و شراسیف و پایین از بطن و تفصیل و تقسیم از این
جدول با دلائل او معلوم باید کرد

[margin:] تقسیم [illegible] اعضا الستا [illegible] بنا مراد بعه تفصیل مذکور

سر را [illegible] خون است	بجهة آنکه این اعضا محال احساسات و ادراکات و معلوم است که احساس با روح است و روح را که خونست عضو حامل روح و دلایل چند بر این که این جدول گنجایش ذکر آن ندارد
سینه را از خلط بلغم است	بجهة آنکه کثرت اجتماع باد و بلغم در سینه و کثرت ضرر رسانیدن باد بسینه واضح و حسی است بعلاوه از دلایل و شواهد دیگر که این جدول گنجایش ندارد
شراسیف را از خلط صفرا است	بجهة آنکه شراسیف مثل صفرا است متوسط است در نرمی و سختی و در اکثر حال در پیرامن مراره صفرا میگردد و محل مراره صفرا قریب باینست و آن کیسه ایست عصبانی معلق بکبد در طرف معده است
و پایین از بطن را از خلط سودا است	بجهة آنکه این اعضا در ثقل و سنگینی مثل سودا است و آن بالطبع مایل است باسافل بدن و محل خلط سودا سپرز است

قانون هفتم در بیان کیفیت خوابیدنست بدانکه خواب سلطان دماغست زیرا که فعل
دماغ که عبادت از احساسات و حرکات باشد بواسطه غلبه این حالت زایل میشود بجهة
آنکه رطوباتیکه در بیداری متحلل میشد در اینحال جمع میشود بخارات لطیفه رطبیه
دهنیه کثیفه متصاعد میشود بدماغ اعصاب استرخاء و سستی بهم میرسد و بعضی دو بعضی
افتاده متکدر میشود و روح نفسانی غلظة بهم رسانیده از نفوذ کردن در اعصاب باز نباشد

[margin:] در بیان کیفیت خوابیدن است

و رطوباتیکه در بیداری متحلل میشود در این حالت جمع میشود چنانچه ذکر شد پس دماغ از
احساس و حرکات خود باز میماند و این حالت خواب و سلطان دماغست و آن قوام جسد و
قوت اوست و از راحت آن از تعب و قوی از کلال و زیادتی جوهر روح و استکمال هضم و نموّ
قوی طبیعیه بآن است و در آن چهار کیفیت را باید مراعات نمود تا بر وجه اکمل بعمل آمده
اصلاح بدن و قوی نماید و این جدول حاوی آنست

[margin:] بیان ترتیب خوابیدن

[illegible] اول بطرف [illegible] خوابیدن	بجهة آنکه قعر معده که محل جوده هضمست بطرف راست مایلست و بطرف راست خوابیدن موجب سهولت وصول غذا بقعر معده خواهد بود بعلاوه از اینکه کبد در تحت معده مثل آتش در زیر دیک هاضمه قوی میگردد
پس از آن بطرف چپ خوابیدن	بجهة آنکه در اینحال کبد مثل لحاف خواهد بود بر معده پس هضم تام تام از دو طرف و جانب معده بعمل خواهد بود
[illegible]	بجهة آنکه هرگاه قدری بطرف راست اضطجاع بعمل آید چنانچه در اول خواب ابتدا بطرف راست کرده بود هر آینه بسهولت منحدر میشود بکبد آنچه اجزاء صافیه کیلوسیه و غذا است و این اصلح بیدنست
و بعد از دو ساعت [illegible]	بجهة آنکه بعد از دو ساعت خوابیدن موجب انتباه در اینحال و کثرت نزول رحمت الهیه است بعلاوه از اینکه غذا هنوز منهضم نشود و آن موجب صحت و قوت مزاج و قوی خواهد بود

فایده بعضی از اطبائیکه رساله مبارکه را ترجمه نموده فایده این نوع خوابیدن که از
آنجناب در فرمایش دفتر باین نحو ذکر نموده که فایده خوابیدن بجانب راست در ابتدای
خواب آنست که غذا بقعر معده منحدر شود چه قعر معده چنانچه در تشریح بیان یافته
بجانب راست واقع است و بنابراین باید که مقدار این خوابیدن بقدر انحدار غذا تا به

بقعر

[margin:] بیان در بعضی از مترجمین رساله مبارکه

بقعر معده و آن در معتدل المزاج بقدر دو ساعت میشود تقریبا و فایده خوابیدن بجانب
چپ ثانیا آنست که کبد مشتمل بر معده شود و حرارت او در طبخ غذا اعانت کند و
مقدار این خوابیدن بقدر هشت ساعت میشود تقریبا و فایده خوابیدن بر جانب
راست آنست که غذا از قعر منحدر شود بجگر و امعاء و مقدار این خواب نیز بقدر
ساعتی میشود تخمینا پس معلوم شد که اختیار این وضع خواب برای تحسین طبخ و جودت
هضمست که متضمن کمال صلاح معده است و ترکش مقتضی رداءت طبخ و سوء هضم
که متضمن فساد حال معده است و این معنی بواسطه مشارکت مؤدی بفساد حال دماغست
که مستقر سلطنت خونست این عبد آثم میگوید که این تفصیل موجب تعطیل است
ظاهرا و بالجمله چه دوازده ساعت خوابیدن نه شرعا مستحسن است و نه طبا زیرا که زیادتی
خواب موجب حدوث امراض رطوبیه در اغلب امزجه زیرا که زیادتی خواب موجب
مانعست از تحلیل رفتن رطوبات فاضله و بالجمله دلیلی بر تحدید مذکور در جانب
مطلوب نیست و شاید مقصود از این تفصیل حسن تحلیل غذا و جوده هضم آن باشد
چنانچه صریح کلامش شاهد این مقوله است پس منصوص حصول تحلیل است و آن
احتیاج باین تفصیل ندارد زیرا که تحلیل غذا بحسب اختلاف امزجه حاره و بارده و اهویه
امکنه و خفت میاه و ثقل آن و لطافت اغذیه و غلظت آن و قلة اکل و کثرة آن و شیخوخیه
و شبابیه و بحسب اختلاف فصول و بلاد متفاوت خواهد بود بلکه بسا اشخاص هستند که اصلا
حاجت بتفصیل مذکور ندارند بلکه بر خلاف این تفصیل میخوابند مثل انبیا و اوصیا
علیهم السلام چنانچه در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد شده که النوم اربعة نوم الانبیاء
علی اقفیتهم و نوم المؤمنین علی ایمانهم و نوم المنافقین والکفار علی یسارهم و نوم
الشیاطین علی وجوههم پس این دستور خوابیدن که حضرت علیه السلام بیان فرموده و از آنجناب

شرف حدوث یافته محمول بر معالجه امر جنه علیله خواهد بود چنانچه مؤید و مقوی این احتمال
نوشته شدن این رساله مبارکه است بجهة ماموئی که هواره درخ زرد و رنجور و همیشه
محتاج بدوا خوردن و همیشه با اطباء مختلفة الادیان والمذاهب رجوع مینمود و با محمول
است بر حفظ صحت کسیکه مبتلا بکثرة اکل و شرب بوده باشد چنانچه اغلب ناس
چنین اند پس هرکس بقرار حاجات این تفصیلی که از این شخص متطبب ما در شده عمل
نماید و بمقدار فراخور حال خود مرعی دارد آن قلیله نقلیله و آن کثیره نکثیره ضرری
نخواهد داشت مقصود از طول کلام این بود که دوازده ساعت خوابیدن موقوف علیه
تحلیل و هضم و از شوق این برخواستن در حینی که میخواهد از خواب برخیزد از آنجمله جزمها
نموده که حکیم با بجا راه برده باشد تا رسد بتعلیل و تحدید آن قانون هشتم در
بیان آداب بیت التخلیه رفتن است بدانکه بول و غایط نمودن از جمله استفراغات
و آن با اعتدال مصحح مزاج و بدنست و با افراط مضعف بدن و موجب هزال و سوء
هاضمه است چنانچه حبس آن موجب حدوث امراض کثیره است پس کسیکه میخواهد داخل
بیت الخلا گردد از برای آن آداب شرعیه زیاده از شصت است باید رجوع نماید
بمقام و محل آن و آنچه در این رساله مبارکه از آداب طبیه آن فرمایش شده یک ادب
و آن اینست که فرموده باید انسان داخل بیت الخلا باشد بجهة حاجت و درنگ ننماید در آنجا
مگر بقدر یکه قضاء حاجت او بشود و طول ندهد در بیت الخلا نشستن خود را بعلة اینکه
این طول مورث داء الدفین است دفین بفتح دال و کسر فاء بواسیر است از آنجمله خبریست
که شیخ طبرسی مرحوم در مجمع البیان روایت نموده و حاصل آن اینست که روزی مولای
لقمان علیه السلام داخل بیت الخلا شده و در نشستن طول داد پس لقمان علیه السلام او را آواز نمود
فرمود که طول جلوس در قضاء حاجت کبد را مجروح مینماید و مورث باسورات و حرارت

از آن

در بیان بیت الخلا رفتن و آداب آن

از آن بسر آدمی صعود می کند پس زود نشستن و زود برخیزید و در بعضی از نسخ رساله مبارکه
بجاء داء الدفین داء الفیل است و آن درد دیست معروف که از کثرت نزول خون سوداوی غلیظ
بساق و قدم حاصل میشود و پا از نزول بلغم لزج و علی التقدیرین ساق و قدم انسان غلیظ
بهم میرساند و بپای فیل شبیه میشود در استواء و غیر آن و علی التقدیرین زیاد نشستن در
در قضاء حاجت موجب یکی از این دو درد است اجتناب لازم است و بعضی از امور دیگر که مناسب
مقام است ذکر آن بآب سرد استنجا نمودن است که بواسیر را دفع و زایل می کند و در حال
نشستن تکیه بپای چپ کردن است که موجب سهولت دفع فضلات است و بعد از برخاستن
دست بشکم مالیدن است در حال قیام بجهة تنزیل بقایای فضلات در معده با امعا و مسواک کردن
است در بیت الخلا که هرگاه کسی مسواک و یا اکل کند بهر آینه به رد کند دهان مبتلا گردد
چنانچه هر یک از اینها از اخبار و حدیثها مستنفذ است در محل خود مذکور شده قانون نهم
در بیان آداب مسواک نمودن و منافع جلیله او است بدانکه با هر چیزیکه چرب نباشد از ابر و خوب
مسواک کردن بهترین چیزیکه با او مسواک میتوان نمود لیف از الراک است مقصود از لیف اراک
که فی موئی بخود آن شده بهتر از کست علیه که اراک است که سر او را بجاییدن و کوبید
و بغیر از اینها ریشه نماید و آنچه منافع و مضار مسواک از آن جناب در این مقام شرف صدور
پذیرفته هشت چیز است که در این جدول مسطور است

در بیان مسواک نمودن و آداب آنست

فرمایش جناب رضا علیه السلام در منافع و مضار مسواک آنچه خبرت ساعلاوه فرموده جمیع را در ستانیده

دندانها را جلا میدهد گوشت بن دندانها را محکم میکند	دهن را خوشبو میکند گوشت بن دندانها را شیرین نموده چاق میسازد	اشتها را زیاد می کند
و با اعتدال مسواک نمودن دندانها از دود سیاه شدن و دیگر آفات از ضایع شدن نگاه میدارد	مسواک زیاده دندانها را نازک و دقیق می سازد	بلغم را زایل نموده میبرد
زیاده مسواک نمودن دندانها را تحریک داده متحرک می سازد	زیاده از اعتدال ریشه دندان را ضعیف می سازد	حافظه را زیاد می سازد

خواص مسواک از قول امام ابی الحسن قول رسالت مآب صلعم

قانون دهم در بیان معالجه دندانها و محافظت کردن آنها است بدانکه آن جناب در
این خصوص فرمایش فرموده که کسیکه بخواهد دندانهای خود را حفظ نماید پس بگیرد
این ادویه آتیه را بالسویه بمکی نمک اندرانی که آن بقدر ربع یکجزو است چنانچه خود آن
جناب بقول مبارک خود فرموده اخرادراني مثل اندرانی ربع جزء پس این اجزا را نرم
کوبیده صبح بآن دندانها شار نماید پس بدرستیکه شار نمودن این ادویه دندانها را نگاه
میدارد و دیگر آنها را از آفاتیکه عارض ریشهای دندان میشود محافظ خواهد بود پس
دندانها و ریشهای آنها از زرد و از خورده شدن و از تغییر یافتن رنگ آنها و کرم شدن آنها
و سست شدن آنها و خارش برداشتن و آب کشیدن و ورم کردن لثه و زخم شدن و خون
از بن دندانها آمدن و کم شدن گوشت بن دندانها و زیاد شدن و نحو اینها این
خواهد بود و ادویه
آتیه اینست

در بیان معالجه نشستی دندانها

خاکستر

نسخه معجون افعی

افعی ماده چهار کل را سر دم زده و پوست کنده و میان شکمش را شکافته و بشویند و این اقسام ادویه جات را
که ذکر میشود با آن افعی قطع شده در دیگ سنگی کنند و آب ریخته و آتش کنند تا گوشت و مغز استخوان با اوده آنها
شود خشک زعفران جوز کندر سعد کوفی پنج نخود کبابه چینی قرنفل ریشه جوز
از هر یک مساوی بهم درآمده رون شکم افعی گذارده و شکم افعی را بدوزند و بعد از مهرا شدن استخوانش را برون
بیاورند و آن گوشت و ادویه را در طاسی گذارده و در نزدیک آتش نرم نهند تا منجمد شود بعد مساوی این
معجون نخود بوداده کل بی پوست با این معجون سابیده تا آرد شود و بعد با آب عجین نمایند و حب بقدر
نخود تا هرچه شود من بعد مرغ سیاه مرگ کبساله در روی فرش بسته که جزی بخورد تا سه روز بعد از آن
از آن بخوبها که از این معجون ساخته بقدر آنکه میتواند بخورد و مرغ بدهند بعد آتش دهند باین قاعده
هر روز علیها نمایند تا آنکه آن چهار مرغ تمام نماید و بعد تا سه روز چیزی با و ندهند و بعد از سه روز ذبح نماید
و خونش را در ظرف چینی گرفته و آن ظرف را در روی آتش گذارند تا آنکه مبلابت آن خون پخته شود
بقدر دو مثقال روغن خوردن در آن خون ریخته تا سرخ شود و چهار دانه فوفل نرم سابیده در بالای آن
خون بپاشند و بخورند بچهار دفعه صرع را دفع کند و لقوه و بواسیر را زایل نماید و آن گوشت مرغ را در ظرف
سنگی گذاشته با ادویه جات مذکور فوق در روی آتش گذاشته تا مهرا شود و آن خشک را آب کوشت
آن مرغ طریه نمایند و قرص از آن طریه بسازند بمقدار چهار مثقال و هر دانه را کمر نه بخورند و گوشت آن مرغ را
در طاس کرده در نزدیک آتش بگذارند تا منجمد و خشک شود و بعد آنرا با استخوان کوبیده و از قربال بیرون
کنند با ادویه که مذکور میشود زعفران زنجبیل بوداده کوبیده ممزوج بگوشت نمایند و بعد را در
دیگی گذاشته بقدر پنج شش مثقال روغن خوردن بریزند و بو بدهند و هر قدر که محیق شود عسل اصل تا
و مرکب نمایند و در ظرفی گذاشته هر روزه وقت صبح دو مثقال از آن بخورند از جهة قوه باه مفید و
نافع است و اگر کسی سم خورده باشد یا او را مار گزیده باشد و یا تب انقطاع داشته باشد که بهیچ حیله

علاج نشوونمای هندسی نحو ۷ ۳۱ ۶ ۱ ۱ ۱ ۴ کوبیده در آب ریخته سرکشند که مرض مذکور را رفع نماید

جوارش جالینوسی

خولنجان ۲ سنبل الطیب ۲ مصطکی ۵ حب بان ۲ عود بلسان ۲ قاقله کبار و صغار ۲

زعفران ۲ دارچینی ۲ جوزبوا ۲ زنجبیل ۲ قصب الذریره ۲ فطراسالیون ۲ قرنفل ۲

عنبر اشهب قند سفید ۳ عسل کرفته ۱۰ علاوه را دو به فوق بجهت جوارش جالینوس علاوه کرد موافق تصحیح الحاجی میرزا موسی طبیب سازج هندی اسارون غرفه

بجهت رفع ثالول آنچه از جناب علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا بما رسیده است که بگیرد صاحب ثالول هفت عدد جو و بهر یک از آنها از اول سوره مبارکه اذا وقعت الی فقه بخواند تا بقول خدای هباءً منبثاً و همچنین بهر یک از این جوها این آیه شریفه را بخواند و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفاً فیذرها قاعاً صفصفاً لا تری فیها عوجاً ولا امتاً پس از آنکه بهر یک از جوها یکبار آیه اذا وقعت الواقعة و یکبار این آیه را خواند بگیرد این جوها را یک یک بهر یک از ثالول بدن بمالد بعد همه را بپارچه بپیچد و سر پارچه را محکم به بندد و سنگی هم بآن بسته بچاه کنف که بجهت بول کردن و آب غلیان ریختن در خانها میباشد بیندازد و ثالول در چند روزی خود بخود زایل میگردد و بعضی گفته‌اند که این عمل را در محاق قمر بجا آورند بهتر است و لو با رعایت آن خالی از وجه نباشد والسلم

زاج فی‌د

خاکستر شاخ گوزن	دکنمازج	دسعد	دُرنهاد زرد	سنبل الطیب	حب الاثل	ملح اندرانی
	که معرب	هز بن آن	گل سرخ	و آن نبت	ثمرهٔ درخت	که بفارسی
سحق کرده	کزماذ لک	کوبنیت	که در وسط	خوشبوی	گز است	نمک بلور
خوب نرم	است یعنی	والاد هاهز	آن هم	و معروف	و آن معروف	و نمک ترکی‌اش
می‌ده	مازوی کز	هم میرسد	میرسد	است	است	گویند

قانون یازدهم در بیان سفید ساختن دندانها بدانکه آن جناب فرمایش فرموده و کسی که خواهد سفید سازد دندانهای خود را پس بگیرد بگیرد بخرج ملح اندرانی و بقدر و مثل آن کف دریا و هر دو را سحق نموده بجد یکه کمال نعومت بهم رساند آنگاه بدندانهای خود بمالد.

آنها را که نافع دندان و مبیض اسنان خواهد بود قانون دوازدهم در بیان حالاتیکه بآدمی دو میدهد باعتبار اقتضای طبیعت نه باعتبار حدوث امراض و نحوها بدانکه حکیم علی الاطلاق جل سلطانه بجهة حکم و مصالح چندی انسانرا خواه هزار سال عمر نماید خواه صد سال حالات چندی که نسبتهم ندی بانسان می‌آورد بانسان مسلط فرموده که هیچ حالتی از حالات متغیر نشود در فکر عاقبت کار خود باشد و از آن حالات شریف و وضیع شاه و گدا را خلاصی نیست و آن حالت چهار حالتی است که بر وارد با مطاری ده عارض انسان میشود چنانچه آن جناب بقول شریف خود بیان فرموده چهار حالت

و ما آن چهار حالت را در این جدول لطیف ایراد

مینمائیم بروجهی که اسهل بضبط و

خوش آیند بطبع

باشد

زاج ف

بیان کیفیات حالات چهار گانه آدمی

الحالة	العداد	الخواص	الجهات
الحالة الاولى	١٥ سال [illegible]	[illegible]	بجهة آنكه بدن انسانی در این حالت قریب بسن طفولیت و نطفه منی است و آن گرم و تر است پس طبیعت انسانی در این حالت رطب خواهد بود و حالت ثانیه که جوانی است قوت حرارت در جوانی در ظاهر و در باطن و قول بقوت حرارت در اطفال بسبب کثرت نمو و هضم معارض باشد
الحالة الثانية	١٥ تا ٢٥ سالگی	[illegible]	بجهة آنكه در این حالت حرارت غریزیه و غالب جنبه قوت هم رسانیده و سلطنت خلط صفراء است و بدین جهة رطوبات بدنیه بتحلیل رفته تقلیل بهم رسانیده قلیل میشود
الحالة الثالثة	٢٥ تا ٤٠ سالگی	[illegible]	بجهة آنكه در این حالت حرارت غریزیه و رطوبات بدنیه هر دو معا قلیل میشود و خلطیکه متصف بضد هر دو است غلبه بهم میرساند پس در این حالت خلط سودا غلبه خواهد نمود که سن علم و معرفت است
الحالة الرابعة	[illegible]	[illegible]	بجهة آنكه در این حالت پیوسته قلت بهم رسانیده رطوبت غلبه مینماید و آن نوع ناقص میگردد و ... و بلغم ... است هر چه که از پیش فهم نمیشد تا بر گردد و ... اوی میخوابد و ... بیدار میشود ... بر نمی آید

و آنچه در نزد او واقع میشود فراموش میکند و ... متغیر میگردد و آب ... ادبار او ... است بعلة آنکه ... پس بجهة ... فانی میشود ...

قانون سیزدهم در بیان حجامت کردن و آنچه در آن و بعد از آن از آداب است بدانکه آنچه محتاج الیه بود در سیاست مزاج یعنی آنچه مصلح بدن بود و احوال جسم آدمی و علاج آن و مزاج میکنیم بعد از این چیزیرا که احتیاج هست بتناول نمودن آن از اغذیه و ادویه و آنچه که لازم است بجا آوردن آن در اوقات خود از حجامت کردن و حمام رفتن و نوره کشیدن و غیرها چنانچه بتفصیل ذکر خواهد شد و محمودات و مکروهات حجامت را از این جدول و ما بعدها باید فهمید

در بیان حجامت کردن و آداب آن

محمود است [illegible]	بعلة آنکه چنین حجامت کردن اصح و اصلح ببدن است بجهة آنکه در این سه شبانه روز اخلاط خصوصا خلط خون در مرتبه تزاید بر قرار دارد و از نقصان ایمنست پس اصلح بکار خواهد بود بخلاف ما قبل و ما بعد این سه روز
مکروه است حجامت کردن در نقصان [illegible]	بعلة آنکه خون در نقصان ماه ناقص میشود و در زیادتی آن زاید و در زیادتی آنجناب مؤید و مقوی قول طبیعیین است که در زیادتی ماه اخلاط را دایر در زیادتی و نقصان آنها را دایر در نقصان آن میدانند
محمود است [illegible]	پس کسیکه بیست ساله است در هر بیست روز یکدفعه و سی ساله در هر سی روز یکدفعه و همچنین کسیکه چهل ساله است در هر چهل روز یکدفعه و هر چه بالا رود و بهمین حساب این تفصیل در صورتیست که شخص حاجت بتکرار حجامت داشته باشد
محمود است [illegible]	بجهة آنکه محجم اگر تکرار بیک موضع کند درد بکند ماده را بآن موضع میکشد و آنجا بسبب جمع شدن سرخ میشود
محمود است [illegible]	بجهة آنکه درد و الم تیغ بدان واسطه کم میشود

محمود است [illegible]	بجهة آنکه تدهین موضع حجامت موجب قلت الم خواهد بود و از این جهة است که بعضی گفته اند که بعد از تدهین مبادرت باید نمود بتیغ زدن که تاخیر باعث کثرت الم خواهد بود
مکروه است جماع [illegible]	بجهة آنکه صحبت داشتن با زنان و مقاربت کردن با ایشان اخلاط را هیجان می آورد و در چنین حالت خلط فاسد دفع نمیشود
محمود است [illegible]	بجهة آنکه بودن ابر در هوا موجب انکدار اخلاط خواهد بود خصوصا الطف اخلاط که خون باشد زود قبول انکدار میتواند رسید
مکروه است حمام رفتن [illegible]	بجهة آنکه حرارت حمام اخلاط را هیجان می آورد و موجب ازدیاد آن سیلان مورث درد خواهد شد
محمود است [illegible]	بجهة آنکه در اشتداد باد هوا منکدر و بدین سبب اخلاط خصوصا خون منکدر میشود

محمود است

ریختن آب گرم

[illegible]	بجهة آنکه ریختن آب گرم بر سر و بدن موجب تحلیل اخلاط ضعیفه میباشد که در زیر پوست سر و بدن باقی مانده و بتحلیل رفته باشد
مکروه است بعد از [illegible]	بجهة آنکه بعد از حجامت هنوز خون در عروق ساکن نشده و پیش از ساکن شدن خون در عروق بحمام رفتن باعث آن میشود که حرارت حمام و حرارت آب آن خون را متعفن میسازد در عروق و تعفن خون موجب حمی مزمنه لازمه و نفوذ آب حمام بجراحت موجب تشنج و درد خواهد بود
محمود است [illegible]	بجهة آنکه حفظ آن موضع از برودت هوا و حذر بودن که وقت آن و زود بهم آوردن موضع حجامت و مجروح نشدن مواضع جراحت از بر خوردن لباس و غیره بر آن
مکروه است بعد از [illegible]	بجهة آنکه بعد از حجامت اخلاط در هیجانست و آب گرم طبعا محلل است پس در چنین هیجان اخلاط از تحلیل مجرد دارد و تلاقی ضد موجب احداث فساد خواهد بود پس تعاقب صبر باید نمود بعد از آن استعمال نمود
محمود است [illegible]	بجهة آنکه هر گاه اشتداد مکیدن شیشه بتدریج بعمل آید چنانچه شیشه از اوایل و اوائل تا ازوانی و هکذا متفاوت باشند هر آینه موجب قلت الم موضع محجم در تیغ خواهد بود

در بیان مواضع حجامات و بیان منافع و مضار آن

قانون چهاردهم در بیان مواضع حجامت و بیان منافع و مضار و دلایل آنها بدانکه حجامت خون را از عروق صغار بلکه متفرقه در گوشت از بدن میکشد بخلاف فصد که آن از عروق کبیره میکشد بعلت آنکه حجامت را بالحس مییابیم که قوت بدن را چندان ضعیف نمیسازد چنانچه از فصد حاصل میشود و بسا میشود که موجب تیرگی چشم بلکه بالعیان دیده ایم که موجب غشی شده و این معنی خفا ندارد و تبیین مواضع و منافع و مضار و دلایل حجامت را ازین جدول باید تشخیص داد

مواضع حجامت	منافع	دلایل و منافع	مضار حجامات
حجامت نقره	گرانی سر را نافع است	بجهت آنکه ماده که بجانب پشت میبرد از موضع حجامت او را حجامت می کند و گرانی سر را دفع می کند	حافظه را کم میکند و ذهن را کند میکند
حجامت اخدعین	رعشه و صداع و درد دندان را نافع	همان جهتی که ذکر شد ضرری ندارد	ضرر ندارد
حجامت زیر زنخ	[illegible] نافع	همان جهتی که ذکر شد	ضرر ندارد
حجامت بر دوش	خفقان [illegible] نافع	بجهت آنکه از جمله معالجات متداوله معروفه خفقان فصد از جانب چپ است و حجامت بدل اوست	ضرر ندارد
حجامت ساقین	[illegible]	بجهت آنکه بعضو سافل ماده بهتر و بیشتر میشود پس آنچه ماده دموی در اعضای مذکوره باشد بسهولت دفع می شود	موجب [illegible] میشود

در بیان اشیاء مستعمله بعد از حجامات

قانون پانزدهم در بیان چیزهائیکه بعد از حجامت استعمال باید نمود بدانکه آن بر دو قسم است یکی آنست که مختص بفصلی و زمانی نیست و یکی آنست که مختص بفصلی و زمانی است و آنکه مختص بفصلی است آنهم بر دو قسمست زیراکه یا مختص بتابستان است و یا مختص بزمستان و ما هر یکرا در ضمن جدولی ایراد مینمائیم که در ضمن سه جدول مذکور کرده و این جدول جای اشیاء مشترکه میباشد والله اعلم

محمود است خوردن [illegible]	طریق خوردن آن باین طریق است بگیرد سکنجبین دانق یا کبروار [illegible] سانی شراب مفرح معتدل و یا شربت فواکه و هرگاه میسر نشود با شربت ترنج و هرگاه آنهم یافت نشود دانه انار در دهان خاییده فرو برد بعد قدری آب نیم گرم بخورد که باذن الله تعالی از لقوه و برص و بهق و جذام ایمن می گردد
محمود است مکیدن انار [illegible]	بجهت آنکه مکیدن آن موجب تقویت نفس می گردد و خون بد زایل می کند بجهت آنکه انار الملس خون خالص را که رقیق کند را قوت میدهد و خون صالح متولد خواهد شد
مکروه است طعام بعد از حجامت	قبل از انقضاء سه ساعت خوردن بجهت آنکه خوف آن هست که ناخوشی جرب عارض گردد
مکروه است [illegible] و غیظ و غضب کردن ۲	بجهت آنکه کثرت حرکت دادن یا غضب موجب هیجان اخلاط میشود و هیجان اخلاط بسا میشود که منتهی بفسادی گردد خصوصا در فصل تابستان ۲

مکروه است [illegible] بجهت آنکه [illegible] موجب هیجان اخلاط [illegible] گردد قبل از انقضاء [illegible] بدون انقضا [illegible] موجب تحلیل قوی [illegible]

در بیان ماکولات بعد حجامت کردن

قانون شانزدهم در بیان اموریکه استعمال و خوردن آن بعد از حجامت محمود است در فصل تابستان ازین جدول باید استعلام نمود

محمود است خوردن سکباج بعد از حجامت	که او را بفارسی شوربا گویند و طریق طبخ آن باین نهج است که گوشت را بجهت و باید ریزه نمود و اگر مرغ باشد از بند جدا ساخت بعد نیم پخته نموده مرزات و پیاز و زردک و کدو را در آب پخته بعد از نرم شدن آنها را با آب سرکه گرفته بعد این توابل را با گوشت در سرکه خوب مهرا پخته و با عسل و یا شکر چاشنی داده [illegible]
محمود است خوردن هلام بعد از حجامت	هلام بضم ها مرق سکباج است که او را صاف نموده سرد ساخته بخورند و بعضی گفته اند که آن از گوشت گوساله و گاو و بزغاله پخته میشود و صنعت آن باینست که گوشت را پخته بر داشته کنار گذارند تا آب آن بخشکد بعد بعضی از توابل حاره و یا بارده با سرکه پخته و این گوشت داخل آن نموده بخورند
محمود است خوردن مصوص بعد از حجامت	مصوص بفتح میم و ضم صاد بر وزن مفعول غذائیست که او را از گوشت چوچه یا مرغ و یا کبک میسازند و صنعت آن بدین طریقه است که گوشت مرغ را مسلوق نموده در سرکه نموده با بقول و بادویه عطریه بحسب احتیاج بزنند و بسا میشود که با فواکه حامضه نیز پخته میشود
محمود است ریختن آب سرد [illegible]	بجهت اینکه ریختن آب سرد بکاسه سر در مزاج احداث زیادتی تبرید مینماید و لاسیما در فصل تابستان که زیادتی تبرید در بدن در آن نهایت محمود و ممدوح است
محمود است [illegible]	بجهت منافعی که قبل ازین در طی جداول [illegible] و غیرها بیان آن گذشت

۲ ذکر نموده نخورند

بیان اشیاء مستعمله بعد از حجامات در هوای سرد

قانون هفدهم در بیان اموریکه استعمال و خوردن آن بعد از حجامت در سردی هوا و یا در فصل زمستان محمود است و او را ازین جدول استعلام باید نمود

محمود است خوردن سکنجبین عسلی [illegible]	بجهت آنکه سکنجبین عسلی خوردن بعد از زیادتی اشامیدن موجب ایمنی است از ناخوشی لقوه و برص و بهق و جذام و نحوها
محمود است خوردن گوشت طیهوج	بجهت آنکه گوشت طیهوج معتدل و الطف لحوم طیور و وحوش است و آن مولد خون صالح و مصفی خون است علاوه از نیکی رخسار و صفای رنگ زردی و دفع نقاهت و ضعف احشاء
محمود است خوردن [illegible] حلال	بجهت آن منافعیکه قبل ازین در طی جداول [illegible] و غیرها بیان آن گذشت و شاید مولد خون صالح باشد
محمود است ریختن آب گرم بکاسه سر [illegible]	بجهت اینکه ریختن آب گرم بکاسه سر باعث تشدید مسام است و آن موجب تسکین بخارات و شاید بجهت دیگر هم داشته باشد که خود آن جناب اعرف و دانا باوست
محمود است [illegible] مالیدن [illegible]	بجهت اینکه این اجزاء گرم و خشک و ملطف و محلل است موافق جراحات و مناسب فصل نیز می باشد

در بیان فصد کردن وآنچه در فصد استعمال باید نمود

قانون هیجدهم در بیان فصد کردن وآنچه در فصد استعمال باید نمود وتناول باید کرد و آنچه در مواضع فصد باید مراعات نمود بدانکه آنچه محمود ومکروه است در حجامت محمود ومکروه است در فصد بعلاوه آنانچه ذکر آن خواهیم نمود وما در این جدول آنچه در فصد وآنچه رعایت آن لازم است بیان خواهیم کرد وجدول اینست

[illegible]	بجهة آنکه در بالای عروق هر چه گوشت کمتر باشد الم وآزار در فصد نیز از آنجا کمتر خواهد بود
محمود است … آب گرم … نمودن [illegible]	بجهة آنکه خون بدین واسطه ظاهر میشود خصوصا در فصل زمستان که موجب سهولت خروج خون ونرمی پوست وقلت الم وآسانی فصد خواهد بود
مکروه است مجامعت زنان تا دوازده ساعت [illegible]	بجهة آنکه صحبت ومجامعت اینها اخلاط را هیجان می آورد وبدین سبب خلط فاسد دفع نمیشود
[illegible]	بجهة آنکه بدین واسطه رگ کسیکه اراده فصد از وهم پوشیده ومحجب نماند وضرر تحصیل مقصود عنبر نخواهد رسید
مکروه است غذای نمکین خوردن [illegible]	بجهة آنکه خوردن طعام نمکین موجب ناخوشی جرب وبهق وامثال آن خواهد بود پس اجتناب از آن محمود خواهد بود

قانون ۱۹

بیان عروق مفصوده اربعه

قانون نوزدهم در بیان مواضع فصد است بدانکه آنچه متعارف ومشهور است موضع فصد چهار رگی میباشد لکن یکی از آنها در زمان ما متروک است وما در این جدول اسماء ووجه تسمیه وتعریف ومنافع وفوائد فصد آنها را بتفصیل بیان خواهیم نمود

منافع الفصد	تعریف العروق	وجه تسمیه	اسماء
[illegible]	وآن عبارت از رگی است که از طرف انسی ساعد کشیده شده تا بالای آن وفصد آن در این زمان متروک است ندیده ایم کسی از آن فصد نماید	[illegible]	حبل الذراع
[illegible]	وآن عبارت از رگی است که ظاهر شود در باطن مرفق بجانب وحشی میانه بالای ساعد وانسی آن والمفصد آن وحبل الذراع زیاد می باشد	[illegible]	قیفال
[illegible]	وآن عبارت از رگیست که بجانب انسی از عضد مرفق کشیده وباسفل ساعد مائل است وسبب زیاده دارد [illegible] است از جگر بسته بجهة اتصال آن بقلب ودماغ وجگر وشش وحجاب وسینه	[illegible]	باسلیق
[illegible]	وآن عبارت از رگی است که کشیده شده در وسط ذراع وآن مرکب از قیفال وباسلیق است واز اینجهة است که حکم آن متوسط فیما بین باسلیق وقیفال والمفصد آن باسلیق کمتر [illegible] گوشت [illegible]	[illegible]	اکحل

بیان جمع کردن فیمابین اشیاء متضاده در اکل

قانون بیستم در بیان اشیائی که جمع کردن فیمابین آنها موجب مفاسد کثیره است که آن بزرگوار عالیمقدار بعنوان کلی خود آنها را ومضار آنها را بیان فرموده وما آنها را در ضمن دو جدول بیان خواهیم کرد جدول اول اینست

جهات ودلایل	مضار	موضوعات
بجهة آنکه هر دو اینها زود مستحیل میشوند بفساد زیرا که بعد از اجتماع هر گاه هر دو محترق شوند بواسطه حرارت آن فاسد میشود بجهة ردائت طبع وضعف معده [illegible] بهم رسانند بلغم متولد میشود وحرکت غریب [illegible] وباعث فالج حاصل میشود هر گاه از بخار آنها بخارات متصاعد شود از معده در دماغ [illegible]	[illegible]	[illegible]
بجهة آنکه از اجتماع لبن ونبیذ بلکه جمیع اقسام خمر بجهة خشونت آن دو خلط غلیظی متولد میشود وهر دو اینها مولد نقرس وبرص میباشد وبسا میشود که مولد جذام می باشد	[illegible]	[illegible]
بجهة آنکه بخاری که باعالی بدن صعود می کند آنچه متوجه دماغ است از شئونات آن خارج میشود وآنچه متوجه روی آدمی است در زیر پوست محبوس میماند بجهة ضیق مسام پس کمودت حاصل آید	[illegible]	[illegible]
بجهة آنکه سبب مادی آن خلط غلیظ لزجی است که حرارت رطوبات اورا نشف نموده باشد وقتی سبب خشک شدن احتراق بمرتبه رسانیده وبطول متحجر گردیده وباسفل میل مینماید وآن موضع مثانه است	[illegible]	[illegible]
بجهة آنکه ترنج خوردن اعصاب را موهون میسازد خصوصا در شیئی که محل خوابست که آن خواب هم اعصاب را استرخا میدهد پس بعض عضلاتی که محرکه مقله است منقلب میگردد بجهة مضاده	[illegible]	[illegible]

بقیه جمع

بقیه جمع بین الاضداد		
جهات ودلایل	مضار اینها	موضوعات
بجهة آنکه ادمان تخم مرغ مولد خلط سوداست که موجب ازدیاد آنست وازدیاد آن موجب اذیت محل آنست که طحال باشد وگاهی مستحیل برنج شده معده را اذیت می کند	[illegible]	[illegible]
بجهة آنکه امتلاء معده از تخم بریان شده موجب تولد بلغم است بجهة سوء هضم وثقل آن پس منافذ قلب ثقیل شده خفقان حادث میشود	[illegible]	[illegible]
بجهة آنکه خوردن گوشت خام مولد رطوبات بلغمیه است وآن بسبب حرارت غریبه متعفن میشود ودر معاء پس طبیعت باذن باری در او تصرف نموده کرم میشود	[illegible]	[illegible]
بجهة آنکه انجیر خوردن فضلات را دفع می کند بمسام بدن چنانکه در خواص انجیر بیان شده پس زیادتی قمل وغیره میشود از چرک که از رطوبات عفنه که طبیعت اورا دفع می کند	[illegible]	[illegible]
بجهة آنکه چیز گرم بالفعل وبالقوه موجب تحلحل مسام میشود پس آب سرد نفوذی کند بمسام متخلخله واز آنها نفوذی کند باصول دندانها وآن متعفن شده موجب درد اصول دندانها خواهد شد	[illegible]	[illegible]
بجهة آنکه ادراک وحفظ از صفات روح می باشد وخوردن لحوم بقر تغلیظ روح وتکثیف آن خواهد نمود بجهة خصوص خلط سوداوی ... پس روح عاجز میگردد از حرکات فکریه بنسبت مشوی بودن ودماغ ورطوبت ... وآن موجب نسیان است	[illegible]	[illegible]

بیان وضع حمام وطبیعت خانهای حمام

قانون بیست ویکم در بیان احمام و بیان بیوتات وطبایع بیوتات آنست بدانکه حمام ترکیب یافته بر هیئت ترکیب جسد انسان چنانچه جسد انسان بر چهار وضع خلق شده واز چهار عنصر مرکب است همچنین حمام نیز بر چهار خانه بوضع وخلق شده مثل چهار طبع جسد وما در این جدول بیوتات او را با طبایع آنها ودلیل طبایع آنها را بطور اختصار بیان خواهیم کرد وجدول آنها اینست

البیت الرابع	البیت الثالث	البیت الثانی	البیت الاوّل
باصطلاح اهل زمان خلوتی است وبا همان مخزن آبست که مزاج وطبع آن گرم وخشک است	فضاء اندرانی حمام است که محل نشست و شو ویا مخزن آبست ومزاج وطبیعت آن گرم وتر است	خانه‌ای باشد فیما بین جامه کن وفضاء حمام وطبیعت آن مثل خود آن برزخ فیما بین البیتین که سرد وتر است	مسلخ است که او را در عرف عجم جامه کن گویند وطبیعت آن سرد وخشک است
دلیل	دلیل	دلیل	دلیل
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قانون بیست ودوم

بیان حمام رفتن وآداب آن پیش از دخول وبعد از دخول

قانون بیست ودوم در بیان استحمام وآداب وآنچه بآن متعلق است پیش از دخول وبعد از دخول وبعد از خروج از آن ومنفعت آن بدانکه منفعت حمام عظیم است بدن ومزاج را باعتدال میرساند وجلد را پاک میسازد واعضا وعروق را نرم میگرداند واعضای کبار را قوی میسازد ودفع کند را میبرد وآداب استحمام را در این جدول با دلایل آن ترقیم وتحریر نمودیم

محمود است مالیدن روغن بنفشه در حمام بر بدن [illegible]	بجهت آنکه مالیدن روغن بنفشه بر بدن نافع است بجهت برودت ورطوبت از توله اورام صفراویه که از هوا وصفراویه باشد پس ظاهر بنفش در بدن بترزه انسودات وغیر آن از جوشش‌های بد نیز
محمود است روغن [illegible] آب نیم گرم [illegible] پیش از دخول حمام [illegible]	بجهت آنکه خوردن یخ جرعه آب نیم گرم باعث آن میشود که شخص باذن خدا تعالی سالم بماند از درد سر وشقیقه وهر دو آنها معلوم است ودر بعضی از نسخ بجای جرعه آب گرم سیر بریخته نقل شده اولی جمع است
مکروه است با امتلاء معده داخل حمام شدن	بجهت آنکه حرارت حمام موجب انجذاب غذاء غیر منهضم است با مغابن مستحیل برایاج شده مولد ناخوشی قولنج خواهد بود ودبا میشود که مهلک باشد
محمود است نشستن در حمام بعد از آنکه از حمام خارج شد [illegible]	بجهت آنکه فرموده اند که کسیکه بخواهد که شکایت نکند از درد کبد در حمام سرکه بخورد تا اینکه آن سرکه نشف نماید رطوبات اصلیه ومکتسبه او را
محمود است اکثار دخول حمام	بجهت آنکه اکثار دخول حمام که یکروز نه یکروز باشد منافع کثیره دارد واز آن جمله موجب کثرت لحم ودفع بلغم از بدن ونقصان آن خواهد بود [illegible] دارد که ذکر خواهد شد

بیان نوره کشیدن وبیان اجزاء وآداب آنست

قانون بیست وسیم در بیان تنویر نمودن واجزاء وآداب آنست بدانکه مستحب است در هر چهارده روز یکدفعه تنویر نمودن ودر کمتر از این بهتر است وما جمیع آداب واجزاء او را در این جدول مندرج ساختیم تا معلوم شود

محمود است تنویر با آب سرد نشستن [illegible] بعد از تنویر نمودن	بجهت آنکه استعمال آب سرد شستشو نمودن با آن موجب تسدید مسامات است وپس از تسدید مسامات اجزاء حاده نفوذ نمیکند پس فروح وشقاق ولکه سیاهی در بدن بهم نمیرسد
مکروه است بعد از نوره کشیدن جماع نمودن تا یک ساعت [illegible]	بجهت آنکه جماع نمودن ودارو کشیدن هر دو مقوی اعصاب را ضعیف میکند پس اگر بعد از ده ساعت که آن یک روز تمام است بکند در طبیعت قوه میباید چندانکه ضرری نمیرسد پس هر چه فاصله بیشتر باشد بهتر
محمود است زرنیخ [illegible] وحنا در نوره [illegible]	وطریق بعضی این اجزاء نوره آنست که این اجزاء را باید ریخت در نوره تا آنکه ایمان آورد آب گرمی که تا بوی زرنیخ ونوره بخوبی یکجا نرفع ونفس ترکیب جمیعا با اعضا وبدن املح شده باشد وباید از آب تقدیر باشد که را بجزء او را بخود در وزیاده نشود
محمود است زرنیخ [illegible] نوره [illegible]	ودر بعضی از نسخ ثلث است که ثلثا وثلث یا بیست چنانچه بعضی [illegible] در این جمله نموده وعلی التقدیر بعضی زرنیخ بجهت بردن موی است چرا که تمام مو را میبرد ودر بعضی نسخ سکن وثلث بجهت نفوذ نافع ودبی فایع شده باشد
محمود است بعد از نوره [illegible]	وآن چند چیز است از آن جمله نشستن ومالیدن آنها بسر نموده که برگ شفتالو ورگ کافور وسعد وحنا وگل سرخ وسنبل خوش بوی انسانها باشد خوش بو ایشان بجمع با مشک آنکه هیات اجتماعیه اینها افراز نمیشاید از اینها است

قانون ۲۴

بیان امور اینکه رعایت آن موجب ایمنی از سوزش نوره ومعالجه نوره بعد از سوزش وی

قانون بیست وچهارم در بیان ایمن شدن از سوزش نوره ومعالجه نوره بعد از سوزش آن وما این هر دو قانون را در ضمن یک قانون ودر خلال یک جدول بجهت سهولت اخذ مندرج ساختیم وجدول آنها اینست باید از این جدول اخذ نمود

محمود است بعد از طلی نوره کردن بهم زدن آن	بجهت آنکه هر چه بهم زده شد حدت وتندی نوره اشتداد بهم میرساند وچون اختلاط پوست موضع بهم رساند بجهت بهم زدن در مسامات پوست نفوذ میکند پس پوست بدن را میسوزاند
محمود است زیاده نشستن [illegible] آن	بجهت آنکه زیاده از حد متعارف وطریق مقرر ماندن نوره در بدن موجب احراق بدنست
محمود است بعد از نوره کشیدن مالیدن روغن گل [illegible]	بجهت تلیین بدن وتطیب موضع نوره وطریق گرفتن آن بچند چیز است از آن جمله آنست که آب گل را با مقدار آن روغن گنجد ویا زیتون ممزوج سازند تا روغن بماند آن وقت استعمال باید کرد بعد از نوره
محمود است عدس [illegible] موضع نوره [illegible]	بجهت آنکه طلا این اجزاء موجب برائت موضع نوره است از حرقه نوره است باذن خدا تعالی وهرگاه موضع خود را سوخته باشد با مرهم ودوای آن بوده علاج خواهد کرد واز آن سوختن بری خواهد ساخت
محمود است بعد از [illegible] روغن گل موضع نوره مالیدن	بجهت آنکه مالیدن این اجزاء ببدن منع میکند آثار نوره را از جسد بجهت آنکه دلک این روغن جسد را تلیین وتطیب میکند وپس از تلیین جسد بروغن نوره نمی سوزاند

قاعده نافعه از خوردن دفعه در حفظ صحت

قانون بیست و پنجم در بیان قواعد عظیمه و فواید جلیله کلیه از آنجاست که بر [illegible] فاعده آنکه هر گاه آدمی همه قواعد را رعایت نماید و مقتضای آن عمل نماید هیچ علتی با وجود نمیکند هیچ طبیبی [illegible] نخواهد بود و همیشه تندرست الی آخر خواهد بود و اما آن قواعد [illegible] و فواید کافیه در تحلیل [illegible]

بجهة آنکه کسیکه بخواهد که شکایت از مثانه نداشته باشد باید بول خود را حبس ننماید	[illegible] حبس کردن بول
بجهة آنکه کسیکه چنین کند بدنش تر و معده اش ضعیف میشود و [illegible] طعام را هضم نمیکند نعلة اینکه هر گاه در اثنای طعام آب خورد طعام در معده منفخ هم نمی یابد خصوص که ترو تازه بخورد پس کسیکه بخواهد معده او باد و نفخ نکند باید چنین کند	کم [illegible] آب خوردن است در اثنای طعام
بجهة آنکه کسیکه بخواهد ایمن از سنگ مثانه و عسر بول باشد باید منی خود را در حین نزول شهوت حبس ننماید و در مجامعت زنان مکث خود را طول ندهد بجهة آنکه در چنین حال الطبیعی تحلیل میرود و کثیف آن باقی میماند بجهة این دو آفت حادث شود	کم [illegible] منی [illegible] و مکث طول [illegible] زنان
بجهة آنکه کسیکه بخواهد ایمن باشد از درد اسفل بدن و باد بواسیر باید هفت شب هفت خرمای برنی با روغن گاو بخورد و روغن دنبه خالص بیاشامد و تخم خود بمالد	محمود است [illegible] هفت [illegible] روغن [illegible]
بجهة آنکه خوردن این زنجبیل موجب قلت نسیان [illegible] و یاد و قوة حافظه خواهد بود	محمود است خوردن زنجبیل [illegible]

بیان بقیه قواعد عظیمه

بقیه قواعد عظیمه و فواید جلیله

بجهة آنکه کسیکه بخواهد که عقلش زیاد شود هر ماهی سه هلیله [illegible] بخورد هلیله چهار نوع است هلیله زرد و سیاه هندی که نضج یافته باشد و هر گاه مایل بسرخی و هلیله چینی تا رنگ سبک مراد در این مقام کابلی است زیرا که حواس و حافظه و عقل را نافع است	محمود است هر ماهی سه عدد هلیله کابلی خوردن
بجهة آنکه کسیکه بخواهد که ناخنهای آن ترک [illegible] نزند باید اطراف ناخن آن فاسد نگردد ناخنها خود را نگیرد مگر روز پنجشنبه جهة این کیفیت اگر چه بعضی از وجوهها ذکر شده لکن حق در مقام اختصاص بقول امام باید بود [illegible]	محمود است ناخن را گرفتن در روز پنجشنبه
بجهة آنکه کسیکه بخواهد هرگز گوش آن الم و درد ننماید در وقت خوابیدن بگوش خود پنبه گذارد تا آنکه هواهای مختلفه بگوش آن داخل نگردد و درد گوش غالباً از صدمه هوای مختلفه است	محمود است در وقت خوابیدن پنبه بگوش گذاشتن
بجهة آنکه کسیکه بخواهد ایمن گردد از درد [illegible] شقیقه و از درد شکم که ذات الجنب یا درد شکم و بادریح در بدن ندارد و یا او در محجابات اضلاع باید تاخیر بیندازد خوردن ماهی تازه را خواه در تابستان و خواه در زمستان بجهة آنکه سمک مخالف ماده اوست	محمود است ماهی تازه خوردن در زمستان و تابستان
بجهة آنکه کسیکه بخواهد صالح بودن و سبک بودن و کم گوشت بودن را باید شب غذا خوردن را تقلیل نماید بجهة آنکه غذا تقلیل را طبیعت قادر بر هضم آن میباشد و او خواب نماید بسیار در بین خفتن صحت حاصل خواهد آمد	محمود است [illegible] شب خوردن

بیان بقیه قواعد عظیمه و فواید جلیله

بقیه قواعد عظیمه و فواید جلیله

بجهة آنکه بخواهد که عقبش لبهای آن شکافته نشود و درد آن باشد هم نرسد باید در روغنیکه برنج و روغن میمالد بر خود را [illegible] بجهة آنکه هر ناخوشی از پوست حاصل میشود چنانکه در محل خود مفصلا ذکر شد و روغن دفع میکند پوست را	محمود است روغن [illegible] مالیدن
بجهة آنکه کسیکه بخواهد گوشهای او مسترخی نشود یعنی آن دو لوله نیز و لهات آن بیافتد که عبادت از آن گوشت [illegible] بحلق باشد باید بخورد حلوای مگر بعد از آن سرکه غرغره نماید تا اینکه رطوبتی حادث نشود که بسبب استعمال حلویات شده تخفیف نماید	محمود است بعد از حلوا غرغره سرکه
بجهة آنکه کسیکه بخواهد دندانهای آن فاسد نگردد باید حلوا نخورد مگر بعد از تکه نان تا اینکه اخلاط آن تکه نان با آن چیز حلوا باعث آن شود که دفع ضرر حلوا نماید از دندانها	محمود است [illegible] بعد از [illegible] نان
بجهة آنکه کسیکه بخواهد باخوشی یرقان مبتلا نگردد باید داخل [illegible] نشود در تابستان در اول وقت گشودگی آن و بیرون نرود [illegible] در اول گشودن آن و جهة این تفصیل نیز در نزد امام جلیل [illegible] علیه	[illegible]
بجهة آنکه بخواهد بدن او را بادی نرسد باید هفته یکروز سیر بخورد زیرا که سیر تحلیل میدهد ریاح را و در حدیث نبوی م وارد است که بخورید سیر را و مداوا نمائید با و پس بدرستی که در سیر شفاء هفتاد درد است	محمود است در هفته یکبار سیر خوردن

بیان بقیه قواعد عظیمه

بقیه قواعد عظیمه و فواید جلیله

بجهة آنکه کسیکه بخواهد اینکه طعام او گوارا باشد پس باید تکیه نماید بعد از غذا خوردن بر پشت راست پس از آن [illegible] بر گردد بر پشت چپ تا وقتیکه بخوابد چنانچه در آداب خواب گذشت	محمود است بعد از غذا [illegible]
بجهة آنکه کسیکه بخواهد زوال بلغم و نقصان او را باید هر روز جوارش خورده و باقی این امورات را بعمل آورد زیرا که همه این امورات تخفیف رطوبات نموده بلغم را دفع میکند و یا ناقص هر کدام باشد هیچ	[illegible]
بجهة آنکه کسیکه بخواهد صفرا را بخواباند و خاموش سازد باید هر روز یک چیز سرد و تری در بدن خود داخل نماید و حرکت را تقلیل نماید زیرا که این امورات را استعمال نمودن دفع صفرا میکند	[illegible]
بجهة آنکه کسیکه بخواهد باد سرد را از خود دفع نماید باید اماله نماید و تدهین و تکمید نماید زیرا که استعمال این امورات دافع ریاح بارده است چنانچه مقرر است	[illegible]
بجهة آنکه کسیکه بخواهد دفع بلغم نماید خود باید هر صبح یک مثقال اطریفل صغیر بخورد زیرا که اطریفل تخفیف رطوبات فاضله نموده بلغم زایل میسازد	محمود است هر صبح یک مثقال اطریفل صغیر خوردن

بیان بقیهٔ قواعد عظیمه

بقیهٔ قواعد عظیمه و فواید جلیله

بجهة آنکه کسیکه بخواهد سودای خود را بسوزاند پس باید زیاده فصد عروق نموده و مداومت نوره کشیدن نماید زیرا که هرگاه سودا غیر طبیعی است که از احتراق هر خلطی بهم میرسد بیشتر زیاده علاج اوست و هرگاه طبیعی باشد فصد عروق و با مداومت نوره	
بجهة آنکه هرگاه کسی بخواهد ایمن باشد که درد ناف نرسد باید ناف خود را روغن بمالد هر وقتیکه سر خود را روغن مالی کند زیرا که اکثر دردهای ناف از یبوست سوداء است و روغن یبوست او را دفع میکند	
بجهة آنکه کسیکه بخواهد در تابستان ایمن از زکام باشد باید هر روز بکمید و خیار بخورد و از زیر آفتاب نشستن حذر نماید زیرا که خیار سرد و تر است و آن ضد صفراء است و مادهٔ زکام غالباً در تابستان صفراء است و حرارت آفتاب از اسباب هیجان صفراء و مضعف مزاج است	
بجهة آنکه کسیکه بخواهد ایمن سازد خود را از زکام در فصل زمستان باید ببوئیدن نرجس و بنفشه دایم را ترک نماید خصوصاً که بوداده باشد و هرگاه بوداده او را در خرقه کتان نموده و ببوید خود را از آن [illegible]	
بجهة آنکه هرگاه کسی بخواهد در ایام زمستان دچار زکام نشود باید هر روز سه لقمه از عسل شمعیکه موم آن گرفته نشده باشد بخورد	

قانون ٢٦

بیان امورات بجهة مسافر در سفر

قانون بیست و ششم در بیان لوازمات بجهة مسافر است و آن بر دو قسم است یکی باعتبار اصلاح بدن و غذاست و دیگری باعتبار اصلاح آبها است تا بدین جهة تغییر در مزاج بهم نرسد و ما قسم اول را در این جدول اینما بیم بطوریکه سهل المأخذ باشد با دلایل آن انشاء الله تعالی

بجهة آنکه با شکم ممتلی حرکت نمودن باعث اذیت و باعث عرق میشود خصوصاً در هوای گرم پس رطوبات فاضله و غیر فاضله بدین سبب از معده و غیرها دفع میشود و این معنی موجب حصول سستیها و غیرها از مفاسد خواهد بود	
بجهة اذیت و حرکت در هوای گرم با شکم خالی موجب هزال و لاغری خواهد بود زیرا که مواد بتحلیل میرود و رطوبات فاضله و غیرها نیز بتحلیل میرود یا بعرق دفع میشود	
بجهة آنکه حد اعتدال خود داری نمودن و سفر کردن باعث ایمنی از مفسدهٔ امتلاء و خلاء خواهد بود بعلاوه	
مثل [illegible] و سرکه و روغن زیتون و آب غوره و نحو اینها از طعامهای بارده زیرا که حرارت حاصله از حرکت و یبوست حاصله از عرق کردن تلافی میشود به برودت این اغذیه و برطوبت اینها پس مزاج معتدل خواهد بود	
بلکه از برای کسیکه بدن آن لاغر باشد و نفع دارد بکسیکه بدن چاق باشد زیرا که تندروی رطوبات فاضله را از بدن دفع میکند و آن بدن مهزول را مضر و بدن شحیمه را نافع است	

بیان اصلاح آبها برای مسافر و دفع اذیت آنها

قانون بیست و هفتم در بیان اصلاح آبها از برای مسافر و دفع اذیت آنها و بیان آبهای صالح و آبهای فاسد و در آن دو جدول است جدول اول در بیان اصلاح آبها و آبهای صالحه و جدول ثانی در بیان آبهای فاسد جدول اول اینست

بجهة آنکه مزج خاک آن آبرا اصلاح مینماید و بدین واسطه بهتر آنکه عادت بخوردن آن آب نداشته دفع ضرر خواهد کرد و یا بعد از خلط نمودن آبرا همراه خود داشته باشد دیگر مشوش بآبهای مختلفه نساخته بخورد	
بجهة آنکه هر وقتیکه وارد منزلی میشود از آن خاک در ظرف آب خوردن ریخته بهم زند بگذارد تا خوب صاف شود آنگاه آن آبرا بخورد	
بجهة آنکه بهترین آبها بجهة خوردن از برای مقیم یا مسافر آنست که دارای این سه صفت باشد بجهة آنکه بادهای مشرقیه بجهة اعتدال آنها و مصاحبتشان با حرکت آفتاب و آب مشرقی احداث رقت و لطافت میکند و آن گوارا میشود	
بجهة آنکه بادهای خنک بر آن میوزد و او را باصلاح میآورد و رقیق و لطیف میسازد آنگاه گوارا خواهد شد	
بجهة آنکه امتزاج گل با آن باعث آن میشود که او را رقیق و صاف نماید و از ممزوجات [illegible] که طبع او را تغییر دهد مصون و محفوظ میدارد بعلاوه از آنجهة آنجناب تقلیل فرموده که این آبها در زمستان بارد و در تابستان ملین شکم و نافع اصحاب حرارات خواهد بود	

بقیه

بیان بقیهٔ احکام آبها

بقیه احکام و توصیف میاه و صلاح و فساد و اصلاح آن

بجهة آنکه آب شور و سنگین موجب یبوست شکم خواهد بود زیرا که بجهة کثرت [illegible] اینگونه آبها مشتملست بر اجزاء یابسه و بجهة [illegible] که ورود اجزاء یابسه موجب یبس در شکم خواهد بود	
بجهة آنکه آبهای برف و تگرگ [illegible] مثل سایر اجسام لزجه زیرا که بجهة کثرت برودت غلیظ و بجهة جمود آن اجزاء لطیفه تحلیل میرود چنانچه غالبا خوردن آن موجب سرفه و سعال و خشونت سینه میشود	
بجهة آبهای چاه در صورتی نافع است که جریان آن دائمی باشد و محبوس در زمین نباشد زیرا که آب چاهها در زیر زمین مختفی است در مدت طولیه و بادهای فاضله که او را تصفیه نماید بر او نوزیده و آفتاب بر او نتابیده که تلطیف نماید	
بجهة آنکه آب سیل در تابستان گرم و غلیظ می باشد بجهة ایستادگی آن و دوام طلوع آفتاب بروی و گاه میشود که کسیکه مداومت بخوردن او نماید مره صفرا در مزاج او مستولی شود	
همان حیثی که در فوق بیان شد و در حکم این آب است آبهای [illegible] و آنچنانکه در بعضی بناها بهم میرسد که خوردن آنها موجب امراض کثیره است مثل استسقاء و بواسیر و ضعف کبد و هرگاه خواسته باشد که دفع فساد نماید بسرکه و یا تنقیط بعرق [illegible] بکند	

بیان آداب مباشرت نمودن با زنان

قانون بیست و هشتم در بیان آداب و احکام مباشرت نمودن با زنان است و در آن دو مقوله یکی آنکه در این رساله از آنجناب رفته و دریافته و یکی آنکه از حضرت رسالتپناه صلعم [illegible] و بدین فنه مقوله اول بطرز سابق در خلال جداول ذکر مینمائیم و مقوله ثانیه را کلا بیانا ذکر میکنیم تا ممتاز شود از یکدیگر و بدین

مکروه است جماع کردن در حین امتلا و در گرسنگی با زنان	بجهة آنکه معده در وقت امتلا [illegible] جماع در امتلا مولد قولنج و فالج و لقوه و نقرس و سنگ مثانه و سلسل البول و خفقان و ضعف بصر و دقت آن نخواهد بود و در گرسنگی اصلح بجای بد هرگاه طفل منعقد شود عقل او زائل خواهد بود
مکروه است بعد از بازی و بوسیدن زنان ترک جماع کردن	بجهة آنکه هرگاه بازی کردی و بستان او را فشار دادی شهوت او غلبه خواهد کرد و آب جمع خواهد شد اگر آب از پستانهای آن خارج خواهد شد شهوت درد و چشمهای آن ظاهر میشود بگرم شدن و رنگین شدن چشمها پس آن وقت بخواهد از تو مثل آنچه که تو از او میخواهی
مکروه است جماع کردن در حال حیض و در ایام آنها	بجهة آنکه جماع کردن با زن در حالتیکه آن حایض باشد مورث جذام در ولدان خواهد بود
مکروه است ترک غسل کردن بین الجماعین در ایام	بجهة آنکه هرگاه بدون غسل بین الجماعین جماع نماید و بول نکند بعد از آن هر آینه مبتلا بسنگ مثانه خواهد بود زیرا که آن بمرور ایام صلابت هم میرساند طوریکه در مثانه موجود است پس بخت شدن سنگ خواهد شد
مکروه است جماع نمودن بدون بول کردن بعد از جماع	بجهة آنکه هرگاه بدون غسل بین الجماعین جماع نماید هر آینه مورث جنون و دیوانگی اولاد حاصل از جماع ثانی خواهد بود زیرا که نطفه مخلوط میشود با آنچه باقی مانده در مجرای آن
ممنوع است جماع نمودن در حال غیر طهارت زنان	بجهة آنکه هرگاه جماع در حال غیر طهارت نماید ولدان این از جذام و نحو جذام نخواهد بود چنانچه گذشت

بقیه

بقیه احکام جماع و آداب آن

بقیه احکام جماع با زنان و مباشرت ایشان

مکروه است بعد از جماع برخاستن زن و یا بکا نشستن	بجهة اینکه بعد از جماع باید تکیه نمود بطرف راست و همچنین است حکم در حال زن چه بسا می شود که بجهة ضعف رحم برخواستن و یا نشستن آن نطفه در رحم قرار نگیرد
ممنوع است بعد از جماع فوراً بول کردن	بجهة آنکه در صفحه سابقه وجه آن مفصلا بیان کرده بدیگر حاجت باعاده نیست
محمود است همان علت خوردن مومیائی با شراب عسل و یا عسل کف گرفته	بجهة آنکه خوردن مومیائی با شراب عسل و یا با عسل کف گرفته رد می کند بجماع کننده مثل آن آبی را که از وی بیرون رفته و بدل و عوض آن خواهد بود
٥ محمود است جماع کردن در وقتیکه قمر در برج حمل یا دلو باشد	بجهة آنکه افضل است زیرا که حمل ناریست مناسب شهوت است و دلو هوائی است موجب زیادتی خون و روح است
محمود است جماع کردن در وقتیکه قمر در برج سرطان باشد	و همچنان از سابق اینست زیرا که شرف قمر در ثور است زیرا که بودن قمر در سرطان بمنزله بودن سلطان در مملکت خود است زاید میشود آن بوما فیوما [illegible] بدرجه سیم که شرف حقیقی اوست

بیان بقیه احکام جماع و آداب آن

قانون بیست و نهم در بیان بعضی از آداب جماع کردن که حضرت رسالتپناه صلعم بعلی ابن ابیطالب ع وصیت فرموده چون مناسب مقام بود او را نیز ملحق بآداب مذکوره نمودیم بنحویکه از یکدیگر ممتاز باشد و آنرا در ضمن پنج جدول ایراد مینمائیم جدول اول اینست

مکروه است جماع نمودن در اول ماه و وسط و آخر آن	بجهة آنکه جماع کردن با زن خود در اول و وسط و آخر ماه موجب دیوانگی و جذام و فساد رای زن و ولدان می گردد هرگاه نطفه منعقد گردد در این سه وقت
مکروه است بعد از ظهر با زن خود جماع کردن	بجهة آنکه هرگاه در چنین وقت نطفه منعقد گردد آن ولد احول میشود و شیطان خوشحال میگردد از حولی که در انسان بهم رسد
مکروه است تکلم نمودن در حین جماع	بجهة آنکه هرگاه ولدی منعقد گردد در این حال این نیابت شد از لال شدن آن طفل بیچاره
مکروه است نظر کردن بفرج زن در حین جماع	بجهة آنکه نظر کردن بفرج زن در حین جماع موجب کوری ولد خواهد بود پس بابت نگاه کردن چشم را باید پوشانید
مکروه است جماع کردن با زن خود بشهوت زن دیگری	بجهة آنکه جماع کردن با زن خود بشهوت زن دیگری باعث آن میشود که هرگاه ولدی بهم رسد از این جماع خوف آن هست که مخنث باشد یا دختر بدکار

بقیه

بقیه آداب نبویه

بقیه آداب نبویه

مکروه است ایستاده جماع کردن با زن خود	بجهة آنکه این کار خر است و هرگاه ولدی تقدیر شود از این جماع مثل خر بوال میشود بر تختخواب خود در هر جا بول می کند
مکروه است مرد و زن را با یک دستمال خود را پاک نمایند	بجهة آنکه هرگاه هر دو خود را بیک خرقه پاک نمایند شهوت بر شهوت می افتد و این موجب عداوت می باشد فیما بین زوج و زوجه تا اینکه منجر شود بفراق و طلاق
مکروه است جماع نمودن در شب عید فطر	بجهة آنکه هرگاه در شب فطر جماع شود و از آن جماع ولدی تقدیر شود زیاده شریر و بدکار می گردد
مکروه است جماع نمودن در شب عید قربان	بجهة آنکه هرگاه ولدی در این شب تقدیر شود هر آینه شش انگشت و یا چهار انگشت می گردد
مکروه است در زیر درخت میوه دار با زن خود جماع کردن	بجهة آنکه هرگاه ولدی مقدر شود هر آینه جلاد و یا قتال و یا ستمکار خواهد بود

بقیه آداب نبویه

بقیه آداب نبویه صلعم

مکروه است در برابر آفتاب جماع نمودن	بجهت آنکه هرگاه در برابر آفتاب جماع نماید بدون آنکه لحافی و یا پرده بروی خود شان بکشند و ولدی مقدر شود فیمابین آنها همیشه بفقر و فاقه مبتلا میشود تا بمیرد.
مکروه است جماع کردن فیمابین اذان و اقامه	بجهت آنکه جماع نمودن فیمابین اذان و اقامه موجب آنست که هرگاه ولدی مقدر شود فیمابین زوجین هرآینه بخونریزی حریص میباشد
مکروه است با زن حامله بدون وضو جماع کردن	بجهت آنکه جماع نمودن با زنیکه حمل داشته باشد بی آنکه وضو بگیرد هرآینه این طفل بخیل و کوردل خواهد بود
مکروه است جماع کردن با زن خود در نصف شعبان	بجهت آنکه هرگاه ولدی از جماع نمودن در نصف شعبان مقدر گردد هرآینه شوم و در روی آن آثار شومی هم میرسد
مکروه است جماع کردن در دو روز آخر شعبان	بجهت آنکه هرگاه در دو روز آخر ماه شعبان جماع نماید و ولدی مقدر شود هرآینه عشار و یا معین ظالم شود و هلاک جمع کثیری از مردم در دست او میباشد

بقیه

بقیه آداب نبویه

بقیه آداب نبویه

مکروه است جماع کردن در پشت بامها	بجهت آنکه جماع کردن با زن خود در پشت بام باعث این میشود که هرگاه ولدی مقدر شود هرآینه منافق و ریائی و اهل بدعت خواهد بود
مکروه است جماع کردن در شبی که بسفر میرود	بجهت آنکه هرگاه جماع نماید با اهل خود وقتیکه میخواهد بسفر رود هرآینه باعث این میشود که ولدیکه از آن جماع بهم رسد معین هر ظالم گردد
مکروه است بعد از خروج سفر در همان شب جماع نمودن	بجهت آنکه هرگاه کسی در شبی که بجهت سفر بیرون رود و در آن شب جماع نماید و ولدی مقدر شود هرآینه آن ولد مال خود را در معصیت خرج خواهد کرد
محمود است در شب دوشنبه جماع کردن	بجهت آنکه هرگاه در شب دوشنبه با اهل خود جماع نماید و ولدی مقدر گردد هرآینه حافظ کتاب الله و راضی بقسم الله تعالی خواهد بود
محمود است در شب سه شنبه جماع کردن	بجهت آنکه هرگاه کسی در شب سه شنبه جماع نماید با اهل خود و نطفه منعقد گردد آن ولد شهادت روزی میشود بعد از شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله و خدا او را با مشرکین عذاب نکند دهن آن خوش عطر رحیم القلب از غیبت و بهتان و دروغ پاک زبان باشد

بقیه آداب نبویه صلعم

بقیه آداب نبویه

محمود است جماع نمودن با اهل خود در شب پنجشنبه	بجهت آنکه جماع در شب پنجشنبه باعث آن میشود که هرگاه ولدی کرامت شود هرآینه حاکمی از حکام یا عالمی از علما خواهد بود
محمود است جماع نمودن با اهل خود در وقت زوال پنجشنبه	بجهت آنکه جماع در وقت زوال روز پنجشنبه باعث آن میشود که شیطان پیرامن ولدیکه از این جماع منعقد گردد نگردد و خود آن فهیم و خدا او را سلامتی دنیا و دین روزی نماید
محمود است جماع کردن با اهل خود در شب جمعه	بجهت آنکه هرگاه در شب جمعه جماع شود و ولدی مقدر شود هرآینه خطیب و حراف و حاضر کلام خواهد بود.
محمود است جماع نمودن بعد از عصر در روز جمعه	بجهت آنکه هرگاه بعد از عصر در روز جمعه جماع نماید با اهل خود و ولدی مقدر گردد هرآینه از جمله معروف و مشاهیر و علما خواهد بود
مکروه است در ساعت اول شب با اهل خود جماع کردن	بجهت آنکه هرگاه کسی در ساعت اول شب جماع نماید و ولدی بعمل آید ایمن نمیتواند شد از و که ساحر گردد و آخرت را بدنیا بفروشد

الخاتمه

خاتمه در بیان عسل و اقسام و خواص آن

اما خاتمه پس در بیان عسل و اقسام عسل است و او را در خاتمه قرار دادن بجهت آن بود که خاتمه بالعسل باشد بدانکه حضرت امامت دستگاه بعضی از امارات عسل را که دلائل ضرر است ذکر فرموده اند و از بعضی سکوت فرموده اند و ما در این جدول امارات ذکر و [illegible] هر دو را درج نموده بیان مینمائیم

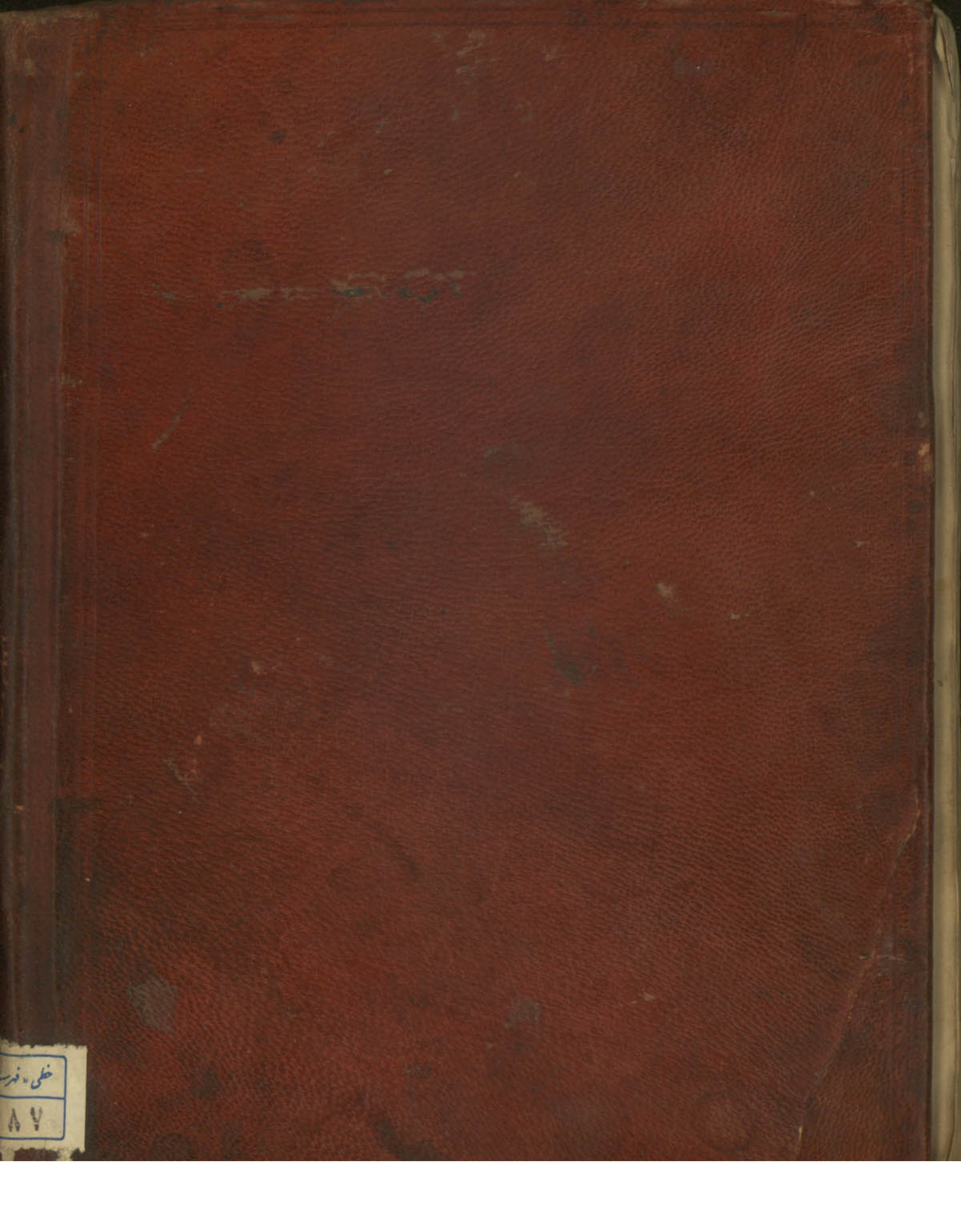
بدانکه از برای عسل دلائل چندی هست که نافع آن از ضار آن بدان سبب ممتاز خواهد بود

علامات	خواص آن	احکام العسل	مضار و منافع
آنچه بعد از بوئیدن عطسه آورد	قاتل است	لازم الاجتناب است	ضار است
آنچه که مستی آورد	قاتل است	لازم الاجتناب است	ضار است
آنچه که در وقت چشیدن [illegible] بهم رسد	قاتل است	لازم الاجتناب است	ضار است
آنچه که بیاض سفید باشد خوش عطر	بهترین اقسام عسل است	شفای جمله دردها است	نافع است

و کسیکه عمل نماید بآنچه وصف نمودم در این کتاب خود و جسد خود را تدبیر نماید ایمن میگردد باذن خدای تبارک و تعالی از جمیع دردهای جسم آن صحیح میباشد بحول و قوه الهی پس بدرستیکه خدای تبارک و تعالی عافیت را بهر کس که بخواهد عطا میفرماید و بهر کسیکه بخواهد می بخشد و حمد خدا را اولاً و آخراً تسبیح و تقدیس و تمجید میکنم بدرگاه حضرت حکیم علیم

تمت بالخیر والظفر بید کاتبه محمد سید البشر فی یوم الثلثا ثلث عشر شهر
ربیع الثانی علی ید اقل الخلیقة [illegible] فی الحقیقة ابن مرحمت و غفران
پناه ملا محمد محمدی آقا بابا شاهمیرزائی امید که
در وقت مطالعه این دعاگو را یاد و شاد
فرمایند در سنه ۱۲۸۲




خطی « فهرس
۸۷